

«بهترین روش پژوهش، بررسی چیزها در
جریان رشد آنها از آغاز است»

ارسطو

حرکت و کار در اندیشه و آیین‌های ایرانی و یونانی (بستگی‌های کار و نظام اجتماعی در فلسفه و ادیان "ایرانی - اسلامی" و یونانی و یهودی - مسیحیایی)

دکتر مرتضی فرهادی*

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۱۵

چکیده:

در این نوشتار به کار و حرکت از دیدگاه عام و فلسفی و رشته‌های
گوناگون علوم اجتماعی پرداخته شده است و سپس از دیدگاه زیست‌شناسی و
علم اقتصاد کار از غیر کار تفکیک شده و پس از این تعاریف و طبقه‌بندی‌ها
مؤلف کوشیده، از یک سو فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار امروز ایران را با دیروز
آن در ارزش‌گذاری‌ها و حرمت کار و وجدان کاری و مسائل پیوسته با فرهنگ

* . استاد پژوهشگری دانشگاه علامه طباطبائی.

کار و تولید مقایسه کرده و از سوی دیگر فرهنگ ایرانی - اسلامی را با یک فرهنگ تاریخی موازی و تقریباً هموزن و شاخص که در عین آمیختگی‌ها در طول هزاره‌ها با یکدیگر، به دلایل ارتباطات، مبادلات معرفتی، یادگیری، آموزش رسمی و غیررسمی، تجارت، جنگ و مهاجرت‌ها، در تعارض آشکار بوده است مقایسه کند. این مقایسه از اندیشه‌های فلسفه ایران و غرب و در آیین‌ها و ادیان آنها صورت پذیرفته است و سرانجام پس از آن مقایسه‌ها، مقاله با طرح یک پرسش بنیادی که چرا با وجود نگاه ویژه به کار در فرهنگ، تمدن و اندیشه‌های فلسفی و ادیان شرقی، ما مسلمانان و به ویژه ما ایرانیان امروزه از کار و کوشش بازمانده‌ایم و کشورهای غربی با وجود نفرت‌ها و دیدگاه‌های تاریخی خوارکننده کار و نظام‌های برده‌داری - استعماری‌شان، امروز به نسبت ما، چنین اهل کار و کوشش شده‌اند؟

مقدمه

حرکت (کار) به معنای عام و فلسفی آن

در زبان فارسی حرکت (جنبش) به معنای عمل، فعل، کار و رفتار نیز می‌باشد و آنرا انواع فراوانی است^۱ که در مراتب هستی، از ساده به مرکب بر انواع و آمیزه‌ها و پیچیدگی و کم و کیف و وضع آن در هر سطح فرازتر افزوده می‌گردد. کار جوهره طبیعت در سطوح گوناگون هستی است، همچنان که حرکت چنین است، و کار و حرکت در هستی مترادف‌اند، و «حرکت و سکون یکی از مباحث مهم طبیعی است که مقوله مشترک با مطالب فلسفی هم هست» (اذکایی، ۱۳۸۴: ۲۴۶).

از حرکت (جنبش)‌های مکانیکی در ساده‌ترین و بسیط‌ترین آخشیح‌های طبیعت در مکانیک و تا حرکت درونی فیزیک^۱ گرفته تا هستی‌های پرفراگشت و پرفراگشت

۱. برای مثال لغت نامه دهخدا ۴۸ نوع حرکت را نام برده و از آنها تعریف کرده است. [لغت‌نامه دهخدا، حرف "ح"، صص ۴۶۰-۴۶۲].

نباتی^۲ و جانوری^۱ و رفتارهای روانی و فرهنگی در جوامع بشری را به معنای عام می‌توان "کار" نامید. در پیچیده‌ترین حالت حرکت و کار در انسان به دلیل ورود عنصر

۱. مکانیک که قدیمی‌ترین بخش از علوم طبیعی [شاخه‌ای از علم فیزیک] است، حرکت اجسام را مورد بررسی قرار می‌دهد. وقتی که حرکت را توصیف می‌کنیم، سروکارمان با بخشی از مکانیک است که سینماتیک نام دارد، اما هنگامی که حرکت را به نیروهای وابسته به آن و خواص ذرات متحرک مربوط می‌کنیم، با دینامیک سروکار داریم. [دیوید هالییدی، رابرت ازنیک، *فیزیک*، ترجمه مهدی گلشنی، ناصر مقبلی، تهران، ۱۳۶۹، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۵۳]. در مکانیک انواع گوناگون حرکت از هم بازشناخته می‌شوند.

۲. گیاهان نیز اگر چه ساکن به نظر می‌رسند اما در واقع چنین نیستند: برخی گیاهان مانند قارچ میکسومیت... مانند آمیب به کمک پاهای کاذب حرکت می‌کنند. بسیاری از دیاتومه‌ها... در آب شنا می‌کنند... حرکت با تاژک سریع‌تر از حرکت با جریان پرتوپلاسمی صورت می‌گیرد. برخی گیاهان میکروسکوپی با به کار بردن تاژک، سرعتی نزدیک به یک متر در ساعت دارا می‌باشند. البته این سرعت به نظر ما زیاد نمی‌آید ولی وقتی با ابعاد بدن موجود میکروسکوپی مقایسه می‌شود شگفت‌انگیز است، دونه‌ای که نود متر را در ۹/۳ ثانیه می‌پیماید در هر ثانیه فقط مسافتی برابر هفت برابر قدمش را طی می‌کند و جت F-۶۸ که ساعتی ۸۰۰ کیلومتر سرعت دارد، ۲۵ برابر طولش را در هر ثانیه می‌پیماید. هاگ‌های متحرک یک قارچ مسافتی معادل طول خود را با سرعتی معادل ۸۰۰ کیلومتر طی می‌کنند. حرکاتی که گیاهان (پرسولوی) در حین نمو انجام می‌دهند می‌تواند سه قسم باشد: نوتاسیون (nutatoin)، ناستی (nastie) و تروپیسیم (tropisme). نوتاسیون حرکات مارپیچی رأس ساقه را در حین نمو می‌گویند... حرکات ناستیک از حرکات زیبای گیاهان به شمار می‌رود، همچون باز و بسته شدن گل‌ها و خم و راست شدن برگ‌ها و سرانجام تروپیسیم که عبارت است از واکنش گیاه در برابر محرک‌هایی همچون نور، جاذبه زمین یا ژئوتروپیسیم... برخی گیاهان مانند مو و پیچ و پیچک دارای تروپیسیم مجاورتی می‌باشند... همچنین می‌توان به حرکاتی در گیاه اشاره کرد که بر اثر افزایش حجم یا کاهش حجم سلول‌ها حاصل می‌شود و به آنها حرکات "تورگور" (turgor movement) می‌گویند، که نمونه جالب آن که سریع‌تر می‌باشد را در "گیاه حساس" (mimosa pudica) می‌توان دید که نسبت به لمس، گرما، الکتریسیته یا اتر، به سرعت برگ‌هایش را جمع می‌کند و همچنین در حرکات پیچیده گیاهان حشره خوار... [ویکتور آ. گرولاخ، «حرکت گیاهی» *زندگی گیاهی*، ترجمه محمد بهزاد، تهران، ۱۳۳۹، نشر پیروز، ص ۱۱۸-۱۱۳، نقل به اختصار].

آگاهی و در نتیجه حضور بستر فرهنگ حرکتی مقید به صفات بیش شونده و متنوع‌تر است.

طبیعتاً کار چه در فیزیک و چه در اقتصاد و چه در جامعه‌شناسی تعریف بسیار مقیدتری از فلسفه دارد و در مورد جامعه و فرهنگ بایستی نیز چنین باشد. اما از آنجا که بین فلسفه و فرهنگ روابط متقابل اما غالباً پنهانی وجود دارد، پس لازم است، تا پیش از ورود به بحث کار به معنای اخص آن در اقتصاد و فرهنگ، درباره کار به معنای عام و یکی دو مسئله دیگر هم اشاره‌ای داشته باشیم.

«[ظاهراً] تمام مباحث فلسفی درباره حرکت به سخن ارسطو باز می‌گردد.^۲ وی می‌گوید: "حرکت"^۳ واقعیت مشخصه طبیعت است... و حرکت چیزی معینی است که... بر سه نوع باشد: کمی، کیفی، وضعی. حرکت نسبت به جوهر^۴ وجود ندارد.» (اذکایی، ۱۳۸۴: ۳۴۶).

(پاورقی صفحه قبل)

۱. با بالا رفتن از نردبان تکامل حرکات از نظر انواع بیشتر و پیچیده‌تر و با چونی‌های نو و فرارونده به وقوع می‌پیوندند. کار هر سلول، بافت، اندام و دستگاه بدن یک جانور به جای حرکات و جابجایی‌های مکانیکی محسوس، دارای هزاران حرکت و کار درونی و نامحسوس است. از حرکات مکانیکی درونی تا حرکات فیزیکی - شیمیایی، بیولوژیکی و فیزیولوژیکی است که در انسان به بیشترین اندازه خود رسیده و حرکات فرهنگی نیز به آن افزوده می‌شود.

۲. ظاهراً از این نظر که تاکنون رسم غالب اروپائیان چنین بوده است که همه چیز از یونان و رُم شود و این ادامه طرز تفکر یونانیان در برابر بربرها است که هنوز در اروپا محوری حاضر خود را نشان می‌دهد و البته این طبیعی هم هست چرا که به قول خود فرنگیان «تاریخ را فاتحان می‌نویسند» و این یک پرسش اساسی است که آیا تفکر از یونان شروع شده است و یا دست کم تفکر در یونان به گُل نشسته است؟ و یا اینکه ما جهان پیش از یونان را به درستی نمی‌شناسیم؟

^۲ . Motion

^۴ . Substance

ارسطو اگر چه حرکت را واقعیت مشخصه طبیعت می‌دانست و برای آن انواعی قائل بود اما وی حرکات کمی،^۱ کیفی^۲ و وضعی^۳ را در عرضیات می‌دید و نه در جوهر. در حالی که افلاطون، استاد ارسطو درباره حرکت، نظری متفاوت از ارسطو داشته و بر این باور بوده است که: «حرکت همواره در چهار چیز انگیخته می‌شود: جوهر،^۴ کم، کیف، وضع» (اذکایی، ۱۳۸۴: ۳۴۷).

در شرق نیز پیش و پس از افلاطون اندیشه ورزان ایرانی و اسلامی غالباً حرکت را امری جوهری می‌دانسته‌اند و این مسئله به دلایلی که خواهد آمد برای مبحث ما مهم است. چرا که مکاتب فلسفی هم خود متأثر از واقعیات اجتماعی بوده و هستند و هم متقابلاً با تاخیر و تا مدتها بر واقعیتهای اجتماعی موثر واقع می‌شوند.

از مشهورترین فلاسفه حرکت شناس متأخر ایرانی اسلامی باید از صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) برجسته‌ترین حکیم دوران صفوی یاد کنیم که فیزیک تکامل یافته وی در آثار گوناگون وی و به خصوص در *الاسفار الاربعه* مورد بحث قرار گرفته و شالوده حکمت متعالیه او را تشکیل داده است. «در این مکتب که هنوز در ایران غلبه

۱. حرکت در کم، یکی از چهار نوع حرکت در عرض. حرکت در کم چهار گونه است، نمو، ذبول، تخلخل و تکائف [دهخدا، لغت‌نامه، حرف ح. ص ۴۶۱]. «حرکت در کم، انتقال جسم است از کمیتی به کمیت دیگر، چنانکه از نمو به ذبول (پژمردگی) و بر عکس» (تعریفات جرجانی) [همان منبع، ص ۴۶۰].

۲. حرکت در کیف، انتقال جسم است از کیفیتی به کیفیت دیگر مانند گرم شدن آب و سرد شدن آن و این حرکت را استحاله خوانند (تعریفات جرجانی) [همان منبع، ص ۴۶۰].

۳. حرکت در وضع، حرکتی است که با آن جسم از وضعی به وضع دیگر منتقل شود. چه متحرک به استداره یعنی گردگردان نسبت اجزاء آن با اجزاء مکان وی تبدیل یابد به حالتی که ملازم مکان خویش است و از مکان خود بیرون نشده است، چنانکه حرکت آسیاسنگ [همان منبع، همان صفحه].

۴. حرکت ذاتی، حرکتی است که عروض آن بر ذات جسم بنفسه باشد (تعریفات جرجانی)، مقابل حرکت عرضی. [همان منبع، ص ۴۶۱].

با آن است، اقتباسات بسیار فراوانی از تصوف "ابن عربی" و نیز از مکاتب قدیم فلسفه و کلام اسلامی شده است... در اینجا همین قدر کافی است، گفته شود که ملاصدرا نظریه حرکت جوهری را طرح کرده است که بر خلاف فیزیک ارسطویی، در این نظریه حرکت از خواص و کیفیات جوهر اشیاء مادی است و تنها به عرض آنها ارتباط ندارد. بنابراین تمام مسئله حرکت، زمان و نیز علم حرکات و نیروها در چشم‌انداز جدیدی مورد ملاحظه قرار گرفته است.^۱

اذکایی ریشه‌های تفکر عارفان "نوریه"^۲ و حکمت متعالیه ملاصدرای شیرازی^۳ را در حرکت جوهری، در افکار افلاطون و افکار افلاطون را برگرفته از هراکلیت و اندیشه هراکلیت را برگرفته از مغان و ژرفای دین و آیین و دانش و بینش حکمای ایران‌باستان دانسته است (اذکایی، ۱۳۸۴: ۳۷۷).

به گفته گای‌گر^۴ زردتشت خود و اصل اساسی آیینش را از آریاییان پیشین به ارث برده است: (۱) قانون ذاتی طبیعت است، (۲) کشاکش در ذات طبیعت راه دارد (اقبال لاهوری، ۱۳۵۷: ۱۲).

۱. احمد آرام. *علم در اسلام*، تهران، ۱۳۶۶، انتشارات سروش، ص ۱۴۸.

۲. درباره نوریه نک به: پرویز اذکایی. *همان منبع*، صص ۲۱۰، ۲۴۸ و درباره نور و نار در بسیاری از صفحات و همچنین نک به: اقبال لاهوری. *سیر فلسفه در ایران*، «نحله اصحاب نور (فکر)»، صص ۹۵-۱۱۳. و همچنین به: علی سیدین. *پشمینه پوشان* (فرهنگ سلسله‌های صوفیه)، تهران، ۱۳۸۷، نشرنی، صص ۳۴۰-۳۴۳.

۳. درباره ملاصدرا نک به: «هانری کوربن در *اسلام ایرانی*، ج ۴، صص ۵۴-۱۲۲ و همچنین تحقیق صدرالدین شیرازی در شریف (ویرایشگر)، *تاریخی از فلسفه اسلامی*، جلد دوم، صص ۹۳۲-۹۶۱. و آثار متعدد سیدجلال الدین آشتیانی درباره وی و نیز در اثری از: شکوه‌الدینی با نام *تاثیر و مبادی آن (کلیات فلسفه طبیعی صدرالدین شیرازی)* (مشهد ۱۳۴۷، تهران، ۱۳۴۹) و تالیف مفصل درباره وی از فضل‌الرحمان و سید حسین نصر. [احمد آرام. *همان منبع*، پاورقی ص ۱۴۸].

^۴. M. Geiger

« "اردمان"^۱ در زمینه نفوذ مفاهیم زردشتی در فلسفه یونان باستان چنین نوشته است: "او (هراکلی توس) این نیرو را تخم همه رویدادها و میزان نظم عالم می‌خواند. این امر که آن نیرو شعله شمرده شده است، زاده تصور مغان ایران است... بر اثر همین نفوذ احتمالی است که "لاسال"^۲ زردشت را پیشاهنگ هگل خوانده است... "اردمان" درباره نفوذ زردشت در فیثاغورس نوشته است: "فیثاغورس عددهای فرد را برتر از عددهای زوج محسوب داشته... از این گذشته فیثاغورس در بیان تضادها، از تضاد نور و ظلمت و تضاد خیر و شر نیز نام برده است، و این امر بسیاری از محققان پیشین و کنونی را برانگیخته است که آن مفاهیم را مرهون آیین زردشت دانند» (لاهوری، ۱۳۵۷: ۱۵).

شیخ شهید شهاب‌الدین سهروردی (۵۴۵-۵۸۷) در *حکمت‌الاشراق* می‌نویسد:
«و این راه، راه و طریقه یافت و ذوق پیشوای دانش و حکمت و رئیس آن افلاطون... است و همینطور راه و روش کسانی است که در روزگاران پیشتر از وی بودند، از زمان پدر حکماء یعنی هرمس... و ستونهای دانشی به مانند "انباذ قلس" و "فیثاغورس" و جز آن‌د، و البته سخنان پیشینیان همه به رمز بیان شده است... و بنابراین قواعد و ضوابط اشراق در باب نور و ظلمت که راه و روش حکماء و دانایان سرزمین پارس است به مانند "جاماسف" و "فرشادشور" و "بوذرجمهر" و "کسانی" که پیش از اینان بوده و به رمز نهاده شده است...»* (سهروردی، ۱۳۷۷: ۱۷ و ۱۸).
حال برگردیم به نخستین جمله در این مقاله که کار (حرکت) جوهر طبیعت در سطوح گوناگون هستی است چرا که دگرگشت (فرگشت) و فراگشت را فراهم می‌آورد.

^۱ . Erdmann

^۲ . Lassalle

* . نک به: فتحی، علی‌اکبر. *درآمدی بر فلسفه اشراق*، آبادان، ۱۳۸۷، نشر پرشش.

حرکت چنین است و از منظر ما حرکت در معنای عام آن همان کار هستی است و همین کار و کشاکش است که امکان تغییر را فراهم می‌سازد. در تفکر ادیان ایرانی چه در پیش از اسلام و چه در آیین مقدس اسلامی همه هستی در کارند.

«کار یک مفهوم فلسفی دارد که بسیار وسیع است و وسیع‌ترین مفهوم این لفظ به‌شمار می‌رود، یعنی هم در مورد خداوند متعال صدق می‌کند، هم درباره انسانها و هم حتی درباره موجودات طبیعی... خدا کار می‌کند "ان الله یفعل ما یرید" (یزدی، ۱۳۷۲).

این اندیشه یعنی معنای کار به معنای عام آن در آثار شعرای بزرگ ایرانی نیز بازتاب یافته است، از دیدگاه اهل اندیشه در ایران «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند»^۱.

جالب آنکه این شیوه اندیشه مختص فلاسفه و متافیزیسین‌ها و شعرای شرقی نیست، همانگونه که اشاره شد در میان برخی فلاسفه غرب و گاه در میان دانشمندان غربی و از آن جمله در اندیشه "آدام اسمیت" پدر علم اقتصاد جهان نیز دیده می‌شود.

«آدام اسمیت کار را به طبیعت و انسان هر دو نسبت می‌دهد و می‌گوید «طبیعت همراه انسان زحمت می‌کشد». (مجتبوی، ۱۳۷۲: ۲۶۸). یک اقتصاددان اسکاتلندی^۲ معتقد است: «هر گونه کوشش یا همکاری که به وسیله انسان، حیوانات پست‌تر، ماشین و یا عوامل طبیعی به عمل آید که منظور آن تحصیل هر نوع نتایج مطلوب باشد، کار نامیده می‌شود.» (مجتبوی، ۱۳۷۲: ۲۶۹).

۱. سعدی گوید: «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری». پروین اعتصامی گوید: «قطره‌ای کز جویباری می‌رود / در پی انجام کاری می‌رود»

۲. John Ranisy Mc Cullach

ویکتور آ. گرولاخ استاد گیاه‌شناس دانشگاه هوستون نیز می‌نویسد:
«گیاهان... اگر چه موجوداتی به نظر می‌رسند که زحمتی نمی‌کشند و حرکتی ندارند، ولی مانند کندوهایی هستند که در خانه‌های آن فعالیت‌های واقعی در جریان است.» (گرولاخ، ۱۳۳۹: ۱۱۹).

کار به معنای خاص در علوم

تا اینجا به کار و حرکت به معنای عام و فلسفی آن، اشاراتی داشتیم، اکنون پس از نگاهی گذرا به مسئله کار و حرکت و انرژی در مکانیک، فیزیک و علوم دقیقه به سراغ مفهوم کار در علم اقتصاد، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی می‌رویم. توجه به مسئله کار، حرکت و نیرو در گونه‌های معرفتی متفاوت، می‌تواند هم آموزنده، هم تسهیل‌گر و هم موثر باشد. همچنانکه در تجربه پیشین مؤلف در کتاب انسان‌شناسی یاریگری، در پرداختن به مسئله یاریگری (همکاری، تعاون و مشارکت) به شکل میان معرفتی، در تفکرات فلسفی، دینی، هنری و در علوم، در جانورشناسی، روان‌شناسی جانوری، روانشناسی و روانشناسی اجتماعی، انسان‌شناسی و تاریخ نتیجه بخش بوده است.

نباید از نظر دور داشت که حوزه‌های گوناگون فعالیت ذهنی و معرفتی بشر را هرگز نمی‌توان به طور کامل از یکدیگر مجزا کرد، زیرا ارتباطی عمیق و صمیمانه در میان آنها برقرار است (پلانگ، ۱۳۴۷: ۱۵۰).

هماهنگی حتی به مقدار اندک آن در شاخه‌های یک گونه معرفتی، مثلاً در شناخت علمی و در چند رشته آن، می‌تواند به آرمان بشر برای دستیابی به قوانین و ساخت‌های جهانشمول و بنیادی یاری رساند و ایمان و امیدواری آدمی را برای دستیابی به قوانین حاکم بر جهان بیشتر کند و تندرستی‌های شکاکان و فلسفه‌های واقع‌گریز و

نهیلیستی و آنارشیستی فزاینده معاصر غرب در فلسفه و فلسفه علم را که می‌تواند، به ویژه برای کشورهای توسعه نیافته خطرهای بزرگتری به همراه داشته باشد، را مهار و متعادل کند.^۱

تعریف کار از دیدگاه مکانیک

مفهوم کار به عنوان یک کمیّت فیزیکی در مکانیک، فقط در محدوده معینی با تصورعموم از کار و یا تصور موجود در علوم گوناگون همخوانی دارد. امکان دارد آنچه که در زیست‌شناسی کار به شمار می‌آید، در فیزیک کار محسوب نشود، و آنچه که در فیزیک و زیست‌شناسی کار تعریف می‌شود، در برخی از تعاریف اقتصادی مصداق کار به شمار نیاید، اما با این حال، این دیدگاه‌ها و تعاریف گوناگون دارای مشترکات بنیانی هستند که برای فهم ما از کار و اشکال متفاوت و متبلور (پس انداز شده) آن مفید می‌باشند. برای مثال مفاهیمی همچون کار، کار مثبت و کار منفی، بقای کار و انرژی، انرژی پتانسیل و تبدیل انرژی در فیزیک می‌توانند برای علوم اجتماعی مفید واقع شوند. از دیدگاه مکانیک «اگر سیستمی در اثر نیروی وارد بر آن تغییر مکان دهد، اصطلاحاً گفته می‌شود کار انجام شده است. (زیمانسکی؛ ویتمن، ۱۳۷۰: ۶۵).

کار در فیزیک کلاسیک «فقط به مفهوم دقیق معادله $W=F.d$ به کار برده می‌شود...یکای (واحد) کار عبارت از کاری است که واحد نیرو انجام می‌دهد تا یک جسم را به اندازه واحد مساحت در جهت نیرو جابه‌جا کند. (هالیدی، ۱۳۶۹: ۲۲۵).

«کار، آن طور که ما آن را تعریف کردیم، مفهومی بسیار مفید در فیزیک است. تعریف خاص ما از کلمه "کار" ارتباطی با کاربرد آن در زبان روزمره ندارد و ممکن است باعث اشتباه شود. شخصی که جسم سنگینی را نگه می‌دارد، ممکن است بگوید که مشغول انجام دادن کار سختی است و از نظر فیزیولوژیکی ممکن است کار سختی انجام دهد، اما از نظر فیزیکی می‌گوییم که او کاری انجام نمی‌دهد» (هالیدی، ۱۳۶۹: ۱۳۶۹).

۱. نک به مقدمه انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

۲۲۵). اما مانند این تعریف از کار به لحاظ کاربردی، در تعریف ما در گذشته از ترانه‌های کار، سودمند بوده است^۱ و یکی از شاخص‌های آن را در بر می‌گرفته است. ما در این نوشته هم به لحاظ ماهیت - دست کم بخشی از انواع کار که مستقیم یا غیرمستقیم با تولید در ارتباط هستند - و هم به لحاظ این که متاسفانه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی در این زمینه نتوانسته‌اند به آرا و تعاریف مستقلی دست یابند، ناچاریم که پس از فیزیک، به تعاریف و طبقه‌بندی انواع کار در دانش اقتصاد بپردازیم و از آن مفاهیم و ویژگی‌ها برای تعریف و توصیف خود از کار و فرهنگ کار سود جوییم.

«کار از نظر اقتصادی، تلاش و کوشش توأم با رنج و زحمت بشر، به منظور تولید مواد یا انجام خدمات مورد احتیاج است» (پورهامیون، ۱۳۴۴: ۱۰۹).

«کار، فعالیت بدنی یا فکری است که منجر به تولید یا ایجاد خدمت شود» (منوچهر فرهنگ، ۱۳۷۱: ۲۴-۲۲).

برگسن^۲ می‌گوید: «کار انسانی شامل آفرینش امر فایده بخش است» (بیرو، ۱۳۶۶: ۴۵۲).

پرودن می‌گوید: «کار عمل هوشیارانه انسان است بر روی ماده؛ کار آن چیزی است که از دیدگاه دانشمند اقتصاد، انسان را از حیوان متمایز می‌سازد و هدف از وجود ما بر روی زمین این است که یاد بگیریم کار کنیم» (بیرو، ۱۳۶۶: ۴۵۲).

فریدمن «کار را همچون مجموعه‌ای عملی می‌داند که انسان بر روی ماده با هدفی معطوف به فایده و مصلحت و با کمک مغزش، دست‌هایش و ابزارها و ماشین‌ها به انجام می‌رساند. این اعمال به نوبه خود، بازتابی بر انسان دارند و او را متبدل می‌سازند» (بیرو، ۱۳۶۶: ۴۵۲).

در دایره‌المعارف آمریکانا «کار، فعالیت بدنی یا فکری انسانی در جهت رسیدن به هدفی غیر از لذت بردن از نفس فعالیت» تعریف شده است.

۱. نک به: «ترانه‌های کار، کار آوای فراموش شده استادکاران و کارورزان»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۱۱ و ۱۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، صص ۱۱۱-۱۴۴.

۲. Bergson

با توجه به تعاریف یاد شده، کاری که ممکن است از نظر فیزیولوژیکی کار باشد، از نظر فیزیکی و اگر دقیق‌تر بگوییم از نظر مکانیکی - مکانیک زیر شاخه‌ای از فیزیک - کار به به شما نمی‌آید؛ و از دیدگاه اقتصادی، عملی که از نظر فیزیکی کار محسوب می‌شود، ممکن است کار محسوب نشود.

کار به معنای فیزیکی و فیزیولوژیکی، تنها در صورتی از نظر اقتصادی کار به شمار می‌آیند، که دارای ویژگی‌های زیر باشند:

مولد باشند، فایده بخش باشند، جهت‌دار باشند، الزامی باشند (با تقید همراه باشند)، در برابر مزد یا معاش باشند و هدفی به جز لذت از نفس فعالیت داشته باشند.

کار و غیر کار

بدین ترتیب از نظر بسیاری از اقتصاددانان، بسیاری از کارها حتی کارهای فایده بخشی که مستقیم یا غیرمستقیم در تولید ثروت نقش نداشته باشند، کار به شمار نمی‌روند. «فعالیت‌های مربوط به امور خانوادگی، اجتماعی، مذهبی و فوق حرفه‌ای (کلاس‌های شبانه) که کارگر خارج از حوزه "کار" خود انجام می‌دهد، از این گروه است» (توسلی، ۱۳۷۵: ۲۵). و عجیب‌تر آنکه اگر کار فایده بخش و مؤثر در تولید ثروت نیز باشد اما اگر کننده کار از آن لذت ببرد کار محسوب نمی‌گردد! به عبارت دیگر تمدن غربی انگار، کار بدون زجر، خلاقه و دل‌انگیز را کار به شمار نمی‌آورد. آیا این رویکرد به نظام برده‌داری کهن و دوران استعماری و یا کار در جامعه صنعتی سوداگری باز می‌گردد و یا به آیین‌ها و فلسفه غربی و یا هر سه؟

کار مولد (زاینده) و کار غیرمولد (نازا، عقیم)

«از زمانی که علم اقتصاد به وجود آمد - یعنی از دورهٔ "پتی"^۱ و اسمیت - دربارهٔ کار زایا و نازا همواره مطالعات عمیقی صورت گرفته، اما جامعه‌شناسی خیلی کم به آن توجه نشان داده است» (توسلی، ۱۳۷۵: ۱۸۳).

مثلاً به نظر فیزیوکرات‌ها تنها کارهایی که ایجاد محصول خالص^۲ کنند، کار زاینده به شمار می‌آیند و بقیهٔ کارها "عقیم" و "غیرمولد" (نازا) هستند. فیزیوکرات‌ها معتقدند که «پیشرفت ثروت در تمام عالم بشریت منوط به تحصیل بالاترین مقدار ممکن محصول خالص است» و «محصول خالص منحصر به یک رشته از امور تولیدی، یعنی رشتهٔ کشاورزی است. به عقیدهٔ آنان تنها و منحصرأ در این قلمرو، ثروت - تولید و مصرف می‌گردد و فزونی پیدا می‌کند» و «کار جز بر روی زمین، در هر جای دیگر، مطلقاً عقیم و نازا است» (شارل ژیسٹ؛ شارل ژید، ۱۳۷۰: ۱۹ و ۲۰). البته از نظر فیزیوکرات‌ها عقیم و نازا به معنای بی‌فایده نیست.

بعد از فیزیوکرات‌ها، آدام اسمیت کارهای صنعتی را نیز مولد ثروت دانست: «نوعی کار بر ارزش آن چه تولید می‌کند، می‌افزاید و نوعی دیگر چنین تاثیری ندارد. نوع اول را می‌توان به دلیل این که تولید ارزش می‌کند، کار مولد نامید و نوع دوم را غیرمولد. بدین ترتیب، یک صنعتگر عموماً ارزش مایحتاج خویش و سود کار فرمایش را بر موادی که با آن کار می‌کند، می‌افزاید. برعکس، کار یک خدمتکار پادو بر ارزش هیچ چیز اضافه نمی‌کند... کسی که گروهی صنعتگر را به کار می‌گمارد، ثروتمند می‌شود اما کسی که توده‌ای خدمتکار استخدام می‌کند، به فقر می‌افتد. کار اینان نیز البته ارزش خود را دارد و مانند کار آنان (صنعتگران) سزاوار پاداشی است، اما کار صنعتگران در یک شیبی به خصوص یا کالای فروختنی تثبیت و محقق می‌شود و دست کم تا مدتی پس از اتمام کار دوام خواهد یافت... بر عکس، کار خدمتکاران و پادوها در هیچ شیبی

^۱ . Petty

^۲ . product net

ویژه یا کالای قابل فروشی تثبیت و محقق نمی‌شود. خدمات اینان عموماً در همان لحظه انجام آن، محو می‌گردد. کار برخی از معتبرترین طبقات اجتماع نیز، مانند کار خدمتکاران مولد هیچ ارزشی نیست...» (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۵۳ و ۱۵۴).

همان گونه که دیدیم، آدام اسمیت کارهای صنعتی را هم مولد ثروت می‌دانست، «ولی نسبت به کارهای تجاری و حمل و نقل تا مدت‌های زیادی بین اقتصادپون اختلاف نظر بود تا سرانجام استوارت میل با دلایل منطقی کارهای مزبور را هم جزء کارهای مولد ثروت قبول نمود...» (پورهامیون، ۱۳۵۸: ۱۱۱).

به تدریج، دامنه کارهای مولد از نظر دانشمندان علم اقتصاد از این هم فراتر رفت به طوری که کارهای آزاد و خدماتی نیز جزء کارهای مولد ثروت دانسته شدند. با تعمیمی که علمای مزبور برای مفهوم فایده اقتصادی کار قائل شده‌اند، می‌توان گفت: «کارهای مزبور که دست کم به طور غیرمستقیم در تولید ثروت موثر می‌باشند هم جزء کارهای مولد ثروت محسوب می‌شوند» (پورهامیون، ۱۳۵۸: ۱۱۲).

اگر چه بر دامنه کارهای مولد روز به روز افزوده شده است، اما کار در این زمینه هنوز به سرانجام نرسیده است و نیاز به مطالعه و اندیشه‌های دقیق‌تری است..

فرهنگ و کار

تا اینجا با شتاب به تعریف کار به معنای عام آن در فلسفه و به معنای خاص در فیزیک و اقتصاد اشاراتی شد اکنون می‌خواهیم وارد مبحث کار در انسان‌شناسی یعنی رابطه مفهوم کار با فرهنگ و فرهنگ ایرانی بشویم.

با ورود به سطوحی از آگاهی، به مفهوم کار در جوامع بشری و فرهنگ که حامل این سطوح آگاهی‌اند می‌پردازیم، فهم کار در عالم صغیر (انسانی) از هستی‌های پایین‌تر عالم کبیر (طبیعت) متمایز می‌شود. اگر در عالم کبیر کار بر پایه سرشت و غریزه اتفاق می‌افتد، در عالم صغیر ویژگی‌هایی می‌یابد که از فرهنگی تا فرهنگ دیگر در عین اشتراکات دارای تفاوت‌های کمی و کیفی است.

اشتراک مسئله در این است که هیچ جامعه و فرهنگی یافت نمی‌شود که بی‌نیاز از کار افراد انسانی و استفاده از کار سطوح پایین‌تر هستی نباشد. اما این فرهنگ‌ها هستند که شیوه‌های متفاوت دسترسی به نیروی لازم انسانی و سطوح پایین‌تر را مشخص می‌کنند. بنابراین مفهوم، تعریف، ارزش و اخلاقیات مربوط به آن، قداست یا عدم قداست، فردی بودن یا جمعی بودن، مدیریت نیروی کار به شیوه همگرا و واگرا کردن کار، وزن اجباری یا اختیاری بودن کار، زمان‌بندی و کم و کیف و سایر مسائل مربوط به آن را مشخص می‌سازد.

از آنجا که بین فرهنگ و تاریخ جوامع روابط تنگاتنگی وجود دارد، و اصولاً یکی از ویژگی‌های بنیادی فرهنگ تاریخی بودن آن است. بنابراین لازم است که برای فهم فرهنگ کار در ایران با دقت و درستی، به فرهنگ کار در دل فرهنگ کلی و عمومی نگاهی داشته باشیم، همان‌گونه که مؤلف در نوشته‌های پیشین خود اشاراتی به مسئله کار و فرهنگ تولیدی داشته است.^۱ در کار برخی از نویسندگان معاصر به تلویح یا تصریح از نبود و یا کمبود فرهنگ کار و کوشش در فرهنگ ایرانی سخن به میان آمده است. قلیلی تحت تاثیر واقعیت‌های موجود و یا سابقاً موجود در جامعه و فرهنگ ایرانی، و کثیری به پیروی از نظریات بیگانگان و به ویژه ابداع‌کنندگان و مؤلفان مکتب

۱. به این اشارات نک به:

- مرتضی فرهادی. «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟»، *فصلنامه فرهنگ*، ش ۲۲ و ۲۳، پژوهشگاه علوم انسانی.

- مرتضی فرهادی. «ترانه‌های کار، کار آوای از یاد رفته کارورزان و استادکاران»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۱۱ و ۱۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

- مرتضی فرهادی. «کار در فتوت نامه‌های ایرانی»، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، ش ۸ (پاییز ۱۳۹۰)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

نوسازی در توسعه^۱ درباره دلایل واپس مانی کشورهای توسعه نیافته و شرقی غالباً دست به تخیل و اختراع صفاتی اخلاقی و فرهنگی برای این کشورها و تعمیم آن دسته از نظریات، برای تاریخ و فرهنگ ایرانی دست زده‌اند. از آنجا که مسئله کار و مسائل پیرامونی آن، مسئله کلیدی برای توسعه است باید با دقت بیشتری به آن پردازیم.

در اینجا این مسئله برای ما بسیار حیاتی است که بدانیم وجود هر ویژگی در فرهنگ ایران امروز امری تاریخی، قدیم و یا امری جدید و حادث است. فهم این مهم برای کاربردی کردن مردم‌شناسی توسعه در ایران و کشورهایمانند ما بسیار مهم است، چرا که وضعیتی واحد با دلایل متفاوت، راه حل‌های متفاوتی را می‌طلبد، پس برای فهم این مسئله چاره‌ای نداریم جز این که مسئله را به شکل تاریخی آن مدنظر داشته باشیم.

افزون بر این - مقایسه برخی مختصات فرهنگی مهم یک جامعه در دو یا چند مقطع با هم - بسیار مفید است همچنین اگر بشود آن مقاطع فرهنگی - تاریخی را به شکل همزمان بین چند فرهنگ و ملت متفاوت و به شکل تطبیقی سنجید. این دو نوع تطبیقی کردن، تطبیق مسائل خاص از یک فرهنگ در یک برهه تاریخی با برهه‌ها و مقاطع دیگر آن و مقایسه فرهنگ‌ها به ویژه فرهنگ‌های هم وزن شاخص در مقاطع زمانی واحد می‌تواند همچون، آزمایش در علوم دقیقه برای علوم اجتماعی و انسان‌شناسی مفید واقع شود.

۱. مکتب نوسازی، پارادایمی در دانش نوپای توسعه است که اروپائیان پس از جنگ جهانی اول و دوم برای مستعمرات و کشورهای جهان سوم که پس از این دو جنگ جهانی داعیه استقلال و آرزوی پیشرفت و ترقی داشتند، از جانب غرب نوشته شده است و با وجود شکست‌های وسیع و قابل تأمل نسخه‌های این مکتب، به دلیل حمایت و بازتولید آن از جانب غرب و شیفتگانش در کشورهای توسعه نیافته، هنوز نیز مکتب مسلط توسعه است که فصل مشترک آن، کوچک کردن تاثیرات پانصد ساله استعمار و فرهنگ استعماری و عمده کردن عیوب واقعی یا فرضی فرهنگ‌های جهان سوم به عنوان مهمترین مانع دستیابی به توسعه می‌باشد.

در این مجال اندک سعی می‌کنیم فرهنگ امروز ایران را با فرهنگ دیروز آن در مورد کار، وجدان کاری، فرهنگ کار و تولید از سویی و با یک فرهنگ تاریخی تقریباً هموزن و شاخص که در عین آمیختگی‌ها در طول هزاره‌ها، به دلایل تجارت، جنگ و مهاجرت‌ها، در تعارض آشکار نیز بوده، مقایسه کنیم. امیدوارم آیندگان در تدقیق این روش بکوشند و در مورد سایر ویژگی‌های فرهنگی مهم برای توسعه و توسعه نیافتگی نیز این روش را به کار برند. اگر چه دست کم برای مؤلف این سطور توسعه به شیوه‌ای که امروز غالباً فهمیده می‌شود تنها یک ابزار همچون انداختن سنگ‌هایی به داخل رودخانه به خاطر عبور از آن و تغییر مسیر است و نه هدف غایی و نهایی

برای شروع این کار نخست به سراغ بخش مهمی از فرهنگ یعنی واژگان زبان می‌رویم، چرا که کهن‌ترین و نادرترین سنگواره‌های فرهنگی را می‌توان در زبان پیدا کرد. مؤلف در کارهای میدانی خود به ویژه در فصل دوم کتاب *واره* با ریشه‌شناسی و تحلیل بیش از ۱۴۰ نام که البته در طی سالها و به سختی به دست آمده بودند توانست به ترسیم خطوط اصلی و دگرگونی‌های بنیادی این سازمان دست یابد که بدون آن به هیچ وجه نمی‌شد با این صراحت به این دگرگونی‌های چند هزار ساله پی برد.^۱

ما در اینجا مقایسه برخی عناصر مرتبط با کار را در دو فرهنگ ایرانی و فرهنگ اروپایی که ریشه در یونان و روم باستان دارند می‌آغازیم و از واژه کار در زبان انگلیسی شروع می‌کنیم. اگر چه تطبیق فرهنگ شرقی با مصداق ایرانی آن و تفکر غربی با بن‌مایه یونانی آن را در واقع از صفحه نخست این نوشته با درآمد جوهری بودن حرکت و کار در اندیشه زرتشت و عَرَضی بودن آن در اندیشه ارسطویی شروع کرده‌ایم.

۱. نک به:

مرتضی فرهادی. *واره درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون*. تهران، ۱۳۸۷، شرکت سهامی انتشار، فصل دوم، صص ۱۶۷-۲۳۵.

واژه انگلیسی "labor" برابر با "work" معادل آلمانی arbeit و فرانسوی travail و trajajo اسپانیایی و برابر با واژه زحمت ایرانی است (قاسمی تودشکچویی، ۱۳۸۴: ۸۶).

در فرهنگ واژگان وبستر معانی Labor (Labour) به صورت اسم به معانی زیر آمده است:

۱- زحمت، کار، رنج ۲- آنچه تلاش یا زحمت را بطلبد، وظیفه ۳- طبقه رنجبر (کارگر) ۴- زایمان، مصیبت، بلیه، درد زایمان، رنج، شکنجه، مشقت، عمل شاق ۵- هر نوع مشکل یا استرس.

به صورت فعل نیز به معنای کار کردن، زحمت کشیدن، تلاش کردن برای انجام هدفی، به سختی و تلاش دردناک حرکت کردن، تکان خوردن کشتی در آب دریا، بار سنگین را تحمل کردن، ستمدیده شدن، درد زایمان را تحمل کردن، جان کندن، خون دل خوردن و سخت کار کردن آمده است.

معنی بسیار کهن و شعری آن: زمین را آماده کشت کردن، بیل زدن و کشت و زرع کردن.

می‌بینیم این همه بار رنج و مصیبت و ستمدیدی سوار بر معنای کار است، در حالیکه واژه انگلیسی Toil یک مرحله از Labor هم سخت‌تر است (فرهنگ وبستر، ۱۹۹۹).

بر خلاف زبان انگلیسی در زبان فارسی و به ویژه فارسی باستان معنای کار و ورز، عاری از معانی مترادف و معانی در سایه منفی است و بلکه نوعی سرزندگی و نیرومندی و باهودگی و سودمندی را به خواننده القاء می‌کند.

در اوستا معادل با "labour" انگلیسی و... واژه "آیو وَرز" (aiwi - varez) و "وَرز" (varez) را داریم.

"آیوی وَرز" به معنای کار کردن، کشاورزی کردن، پاکیزه بودن و پاک کردن است (بهرامی، ۱۳۸۷: ۱۲) معانی وَرز نیز کنش، کار، کردار و انجام است و در معانی این

واژه و واژه‌های ترکیبی همچون وِرزان به معنای کارگاه، کارخانه، دکان کار، جای کار، همکار، پخش و افزایش، گسترش و "وَرزدا" به معنای کار کردن، هنانیدن و هوده دادن است (بهرامی، ۱۳۸۷: ۱۲۸۷) و هیچ جا سخنی از زحمت و رنج و دیده نمی‌شود.

همچنین است واژگان "ورز" (varz) در پهلوی، به معنای

۱- کار، کشت و ورز، کشاورزی

۲- معجزه

۳- نیرو. تنها در یکی از ترکیبات با ورز یعنی ورزاک (varzak) به معنای گاو کار است که پس از معنای "ورزا" (گاو شخم زن) در این فرهنگ لغت معنای دوم آن کار سخت و، کار پرزحمت ذکر شده است (فروه‌وشی، ۱۳۵۸: ۵۸۲).

به عبارت دیگر در نظر ایرانیان تنها کاری را که دو گاو نر به کمک خیش و آدمی انجام می‌داده، سخت و پرزحمت بوده است.

به جز این یک مورد در این دو فرهنگ نه تنها هیچ جا سخن از کار با عنوان رنج و آزار و زحمت به میان نیامده، بلکه کار همراه با معانی مثبتی همچون برکت (گسترش و افزایش)، هنانیدن، هوده‌دادن، معجزه و نیرو آمده است.

معنای کلمه "Lobor" (Labour) و مترادف آن در زبان‌های اروپایی نشان می‌دهد که از آغاز فرهنگ شرقی و غربی با رویکرد متفاوت با مسئله کار روبرو شده‌اند. دنباله این رویکرد بعدها در علوم اجتماعی در تعریف کار نیز بازتولید شده است.

البته همین جا لازم است اشاره کنیم که به تدریج در فرهنگ ایرانی نیز گاه در اشعار شعرای کهن ما کار و رنج به هم نزدیک شده‌اند اما باز هم با این حالت تا مدت‌ها مزد در برابر کار^۱ و "رنج" در برابر "گنج" بوده است. البته دائماً نیز هر دو ستوده و تشویق می‌شده‌اند و هرگز خوار نبوده‌اند. سعدی در بیتی مزد در برابر کار را به "گنج"

۱. در جامع التمثیل آمده است: «کار ناکرده را» و یا «کار نکرده را چندی مزد است؟» اخسیکتی گوید: «خدمت ناکرده را مزد طمع داشت نه / آنچه نکرده است کس قاعده نتوان نهاد. [علی‌اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۸].»

در برابر "رنج" تشبیه کرده است: «نابرده رنج گنج میسر نمی شود / مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد» (دهخدا، ج ۴: ۱۷۸).

در فرهنگ ایرانی کارهای معمولی و روزمره و مقطعی را رنج آور نمی دانسته اند. و واژه رنج وجود را برای دسته ای از کارهای سنگین و پر خطر و نادر^۱ و یا فوق العاده، درخشان، نمایان، مستمر، هنری و هزارگانی به کار می برده اند.^۲ در بیش از یکصد ضرب المثل و بیت ضرب المثل شده ایرانی که با کلمه کار شروع می شود ما با مضمونی که کار را برابر با رنج و درد زایمان و مصیبت و غیره گرفته باشد بر نمی خوریم.

در حالیکه نه تنها در فلسفه ارسطویی کار و حرکت عَرَضی دانسته شده، بلکه به دلایلی که خواهیم آورد این امر عَرَضی تحقیر هم شده است. در عین حال پوشیده ترین نوع تحقیر کار و حرکت همان است که ما در فلسفه و فیزیک ارسطویی اشاره کردیم و آن عَرَضی پنداشتن حرکت (کار) است و مؤلف این سطور این قرائت را تا به حال از افکار ارسطو ندیده است. گفتنی است که تفکر ارسطو خود ریشه در اساطیر اولین یونانی دارد که برگ و بار آن را در افکار سیاسی و قوم گرایی افراطی زمان وی باید جستجو کرد. این سخن ممکن است برای خواننده که همچون خود من دهه ها با احترام بسیار به ارسطو نگاه می کرده و هنور نیز نگاه می کند، دشوار باشد.^۳

۱. در قصه های ایرانی گنج ها دارای نگهبانان خطرناکی بود که به دشواری یافتن گنج اضافه می شده اند. ضرب المثل ایرانی می گوید: «هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد».

۲. برای مثال فردوسی سرودن شاهنامه را در طول سی سال کاری همراه با رنج توصیف می کند و البته این کار، کار هنری و پژوهشی و تاریخی بوده و نه کار یدی و جسمانی.

۳. اگر چه مؤلف در دوران جوانی (۳۳ سال پیش) در خطابه مطولتی به کوه و درباره کوهی کوچک و جدا افتاده از سلسله کوه های پیرامون خود، در دشت کمره، بندی و مصراعی دارد که نشان از طغیان های گاه گاهی او نسبت به عقاید ارسطو می باشد. در عین حال این بند گواه صادقی بر احترام عمیق مؤلف نسبت به فلسفه یونان و فلاسفه آن نیز می باشد و واژگانی مانند "مثنائی"، "لیسیوم" و

اگر این تفکر تا هم امروز در تفکر غربی - به ویژه در پانصد سال تاریخ استعمار - باز تولید نمی‌شد، مؤلف هرگز به آن نمی‌پرداخت. اما از آنجا که این تفکر به اشکال پوشیده هنوز در جهان - همچون "آب زیرکانه"^۱ - ساری و جاری است اشاره به آن، هم برای بحث این مقاله و هم فواید جانبی آن می‌تواند مفید باشد.

اما اول از ریشه‌ها شروع کنیم: «هر قومی را داستان‌هایی است هم‌رنگ با آرزوهایش و برخاسته از گذشته‌هایش» (مارکیش، ۱۳۵۷: ۳).

«پیش از جنگ بزرگ با "تیتان"‌ها^۲ انسانهایی بر روی زمین بوده‌اند، عصر، عصر طلایی بود و غله بی مرارت شخم زدن، بدون بذرافشانی و بی‌هیچ زحمتی از زمین می‌روید و زندگی همه جانوران متکی به میوه‌ها و گیاهان بود. عصر طلایی، چون در آن هیچ کس متولد نمی‌شد، آمد و گذشت. در این مدت مردان و زنان، جز خوردن و آشامیدن و جز پرسه زدن در باغ زیبای جهان کاری نداشتند. (سپس) نوبت به انسان‌های عصر سیمین رسید و همراه آنها فساد و تباهی... صحن گیتی را تیره ساخت» (گرین، ۱۳۷۰: ۳۷).

"پرسش" و "جدل" و شاید "خرمگس" نشانه‌هایی از تاثیرات این فلسفه در فضا و متن شرقی ذهن وی می‌باشد:

«دانشکده سرسنگ! / ای مدرسه‌ی مشایخِ پُر امکان، "بوجه" / با آن روندگانت / جمعه به مکتب آمدگانت / چون و چرا کنندگانت / جرجیس کوهها! "لیسیوم" تیمره، خَرّای عابدان و طور تفکر مائی / گه بوده با ارسطو، گاهی بر / در سایه سارِ سنگ و سکوت، اندیشه تار می‌تند / شاید که خرمگسِ جهلی را، در دام افکند / در این سکوت مبهم و در انتظار، ذوق ترنمی / در کاسه سر و در نای وحنجره، بیدار می‌شود / و اندیشه گریز پایی، در هیئت کلام، به یک جدل مبدل می‌گردد / موسی‌وشی که بر می‌گشت / از اعتکاف "بوجه" می‌گفت: / یک پرسش بجا، خاموش می‌کند گوساله طلایی را / پرسش عصای خردمندی است / ثلثی ز دانش است ...»

[کمره (مطالعه موردی و میان رشته‌ای). جلد اول، در دستور کار، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی].
۱. ناصر خسرو گوید: «گاه داری آخته بر روی آب / زهر داری ساخته در زیر قند» [علی‌اکبر دهخدا. امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۱].

^۲. Titans

البته این اسطوره خاص یونانی‌ها نیست، تمام اقوام جهان با ادبیات گوناگون این دوران طلایی را به خاطر دارند، حتی در داستانهای عامیانه ایرانی روزگاری وجود دارد که به جای برف از آسمان آرد می‌باریده (نماد وفور انواع نعمت‌ها)، اما به سبب ناسپاسی و کفر نعمت (استفاده ناروا و نابجا از نعمت) این دوران به پایان رسید.^۱

"هزیود" (۸۴۶-۷۷۷ ق.م)^۲ شاعری که پس از هومر محبوب‌ترین شاعر یونان است بر آن بود که:

«انسان در آغاز ظهور خود با سعادت‌ترین بود. خدایان، در دوره خوش "کرونوس"^۳ که "ویرژیل" آن را دوره "سلطه کیوان" نامیده است "نژادی زرین" آفریدند که مانند خدایان، بدون رنج زندگی می‌کردند. زمین خود غذای آن قوم را فراهم می‌کرد و گله‌های آن را، بارستنی‌های خود، به بار می‌آورد. پس انسانها، سده‌ها با شادی زیستند، پیری نمی‌شناختند و مرگ برای آنان همچون خوابی بود بر کنار از کابوس و عذاب» (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ۱۲۲).

به روایت "گرین"^۴ و "دورانت"^۵ باید این جمله عبرت‌آموز را هم از "سیمون مارکیش" اضافه کرد. «... و هرگز در جستجوی چیزهای غیر لازم تلاش نمی‌کردند.» (مارکیش، ۱۳۷۲: ۱۰).

این سخن بسیار گفته شده که: «در هر افسانه‌ای حقیقتی نهفته است». فردوسی بزرگ نیز با ادبیات خود به رازمندی و استان‌های کهن اشاره کرده است.^۶

۱. مندم (مصاحبه نگارنده در میدان).

۲. هزیود / هسیودوس (hesiod).

۳. Cronos

۴. ویرژیل (ویرجیلوس (۷۰-۱۹ ق.م) شاعر منظومه سرای رومی.

۵. Roger Lancelyn Green

۶. Will Durant

۷. فردوسی گوید:

«تو این را دروغ و فسانه مخوان / به یکسان روشنه (روش) زمانه مدان

از او هر چه اندر خورد با خرد / دگر بر ره رمز و معنی برد».

اما مؤلف به ویژه این اسطوره را از اسطوره خدایان یونانی به مراتب به واقعیت نزدیک‌تر می‌بیند و به راستی آن را تاریخ شفاهی یونانیان می‌داند. این دوران البته نه با این نام‌های مخیل، در کارباستان‌شناسان، مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان و افسانه‌های ملل بسیار بازتاب یافته است، چیزی که هست که هر ملتی برای بازتولید و بازیافت این دوران طلایی طفولیت آدمی، راهی را گزیده است.

به نظر می‌رسد که فرهنگ مسلط و اشرافی یونان برای فرو نهادن کار که آنرا بسیار پرنج برآورد می‌کرده است راه دیگری غیر از فرهنگ ایرانی و حتی راه یونان "عصر پهلوانی" و تمدن قوم آخایی^۱ و منظومه هزیود به نام **کارها و روزها** که در آن شاعر فضیلت و همت را توصیف و شرافتمندی و رنجبری را بالاترین کرامت‌ها می‌خواند و خوشگذرانی و تنبلی را از نشانه‌های بی‌خردی دانسته است،^۲ بر می‌گزیند. راه گزیده یونانی پس از عصر پهلوانی، تمدنی است که در آینه سیاسی و فلسفه ارسطو و حتی در فیزیک ارسطویی بازتابیده است و ارسطو یکی از گزیده‌ترین سخنگویان آن دوره است.

و در داستان اکوان دیو: «زهر گونه‌ای هست آواز این / ندارد به جز پُر خرد، راز این» [شاهنامه فردوسی، ویرایش فریدون جنیدی].

۱. هومر قوم آخایی را چنین توصیف کرده است:

«... زمین را می‌کارند، خاک تیره تازه برگشته را با لذت بو می‌کشند با غرور کرت‌هایی را که به‌خط مستقیم شخم زده‌اند از نظر می‌گذرانند، گندم را باد افشان می‌کنند، کشت‌زارها را آب می‌دهند، و برای پیش‌گیری از طغیان‌های زمستانی لبه رودها را بالا می‌آورند. زمین به خانواده یا طایفه متعلق است... پیشه‌وران مردمی آزادند و بر خلاف همتایان خود در اعصار بعد (یونان) برده شمرده نمی‌شوند... یونانیان عصر هومر پول نمی‌شناسند...» [ویل دورانت، **یونان باستان**، صص ۵۶-۵۷، نقل به اختصار]. این توصیف همان کار دل‌انگیزی است که در مورد کار و کار کشاورزی در ایران در هزاره‌ها ادامه داشته است.

۲. نک به ویل دورانت، **همان منبع**، ص ۱۳۰.

ارسطو حتی اگر ناخودآگاه و بر پایه فرضیات زمینه‌ای^۱ به باور عَرَضی بودن حرکت گرویده باشد، اما در دیگر تفکرات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی خویش، درون مایه و بن مایه این فرضیات را به "کم چیز فرضیات مسلم" در آورده^۲ و آنها را جلوه و جولان داده است.

از نظر ارسطو: شهر بر سایر جوامع، یونانیان بر سایر مردمان جهان (بربرها) مقام شهریار و سیاستمداران بر سایرین، فرمان‌دهندگان بر فرمانبران، برده‌داران بر بندگان، مردان بر زنان، مالکیت خصوصی بر مالکیت عمومی و حکومت پادشاهی و آریستوکراسی^۳ بر حکومت الیگارش^۴ و دموکراسی^۵ و کار فکری بر کار بدنی و نابرابری بر برابری رجحان دارد.

از آنجا که کار ما شرح و نقد این موارد نیست؛ تنها به چند نقل قول که برای ما ضروری است اکتفا می‌کنیم، اگر چه بر این باوریم که رشته‌های مرئی و نامرئی بسیاری همه این مفاهیم و این طبقه‌بندی‌ها را به هم می‌پیوندد.

ارسطو به شکل عام همه افراد جوامع را به حکم طبیعت به دو دسته تقسیم می‌کند: فرمانروایان و فرمانبران و چون این طبقه‌بندی را طبیعی می‌داند استدلال می‌کند که این دو مکمل یکدیگر بوده و آنها را همسود قلمداد می‌کند. وی فرمانروایان را هوشمند و پیش اندیش توصیف می‌کند:

۱. درباره فرضیات زمینه‌ای و مسلم و مترادفات آن نک به مقدمه *واره* و منابع آن.

۲. اشاره به ضرب‌المثل ایرانی: «آنچه در دیگ است به کم چیز (کمچه) می‌آید».

۳. "آریستوکراسی" به تعریف ارسطو حکومت برگزیدگان و بهترین مردمان (دارندگان هنر، فضیلت، خرد و درستی)، حکومت اشرافی.

۴. "الیگارش" از دیدگاه ارسطو حکومت توانگران است، و حکومتی که فقط به صلاح توانگران و ثروتمندان (دارندگان) اقدام می‌کند.

۵. "دموکراسی". از نظر ارسطو حکومتی است که فقط به صلاح تهیدستان عمل می‌کند. از نظر ارسطو حکومت‌های پادشاهی و آریستوکراسی وقتی منحرف می‌شوند، اولی به حکومت ستمگر (تورانی) و دومی به حکومت الیگارش یا دموکراسی تبدیل می‌گردند.

«... اجتماعی [که بعد لازم آید] میان کسی است که به حکم طبیعت فرمانروا است و کسی که به حکم طبیعت فرمانبردار است و غرض از این اجتماع آن است که هر دو در امان باشند، زیرا کسی که به نیروی هوش، پیش اندیش است طبعاً فرمانروا و طبعاً خدایگان است و آنکه جز با کار بدنی سودی به مردم نتواند رساند، فرمانبردار است و طبعاً بنده. و این دو [چون مکمل یکدیگرند] سودی مشترک دارند.» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۲).

اما بنده به چه کسی می‌گویند و لزوم وی در چیست؟

از آنجا که «هیچ کاری انجام نمی‌گیرد مگر باافزار در خور آن... اما افزارها بر دو گونه‌اند: روان‌دار و بی‌روان، مثلاً برای کشتی‌ران، سکان بی‌روان و دیده‌بان افزاری روان‌دار است... و بندگان را عموماً باید ابزارهایی مقدم بر افزارهای [بی‌جان] دیگر دانست» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۸).

البته این تقدم فضل! برای وجود انسانی آنها و انسان دوستی ارسطو نیست، بلکه برای این است که بندگان می‌توانند فرمان صاحبانشان را بفهمند و خود عمل کنند و چند منظوره باشند: «اگر دوکها به تنهایی می‌رشتند و یا کمانه (سازهای زهی) به خودی خود از تار نوا بر می‌آوردند، دیگر نه صنعتگران به دستیار نیازی داشتند و نه مهتران به بنده» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۸).

«... در حالی که خدایگان، فقط سرور بنده است و به بنده تعلق ندارد، بنده نه فقط خدمتگزار خدایگان است، بلکه به تمام وجود خویش از آن اوست و زندگی او جز در این تعلق، در چیز دیگری نیست.» «... و هر کس که در عین انسان بودن از آن دیگری باشد، قلمی از دارایی اوست. قلم دارایی، افزاری است که کاری را انجام دهد و از دارنده خود جدا باشد...» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۸).

«نتیجه می‌گیریم که همه آدمیزادگان با یکدیگر به همان اندازه فرق دارند که تن از روان یا آدمی از دد (و چنین است حال همه کسانی که وظیفه‌ای جز کار بدنی ندارند و از کار بدنی، سودی بهتر به مردمان نرسانند)... و صلاح ایشان همچون چیزهای فرمان‌پذیری که بر شمردیم در فرمان بردن است.» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۱۱).

نه تنها هوش و بیش اندیشی و پیش اندیشی آزادگان و بندگان از نظر ارسطو متفاوت است، بلکه وی معتقد است بدن‌های این دو نیز متفاوت خلق شده است: «اما طبیعت همچنین خواسته است تا بدن‌های آزادگان و بردگان را از یکدیگر متفاوت سازد، بدن‌های بردگان را برای گزارد وظایف پست زندگی نیرومند ساخته، اما بدن‌های آزادگان را اگر چه برای این گونه پیشه‌ها ناتوان گردانده [در عوض] شایسته زندگی اجتماعی آفریده است...» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۱۲).

«پس ثابت شد که به حکم قوانین طبیعت، برخی از آدمیان آزاد و گروهی دیگر بنده‌اند و بندگی برای ایشان هم سودمند است و هم روا» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۱۲). ارسطو کسانی را که در جامعه به کارهای پست مشغول‌اند باز به دو گروه تقسیم می‌کند:

«در میان کسانی که به پیشه‌های پست اشتغال دارند، آنان که به افراد خدمت می‌کنند، بنده‌اند و آنان که به اجتماع سود می‌رسانند، پیشه‌ور و کارگر مزدوراند.» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۱۱۳).

«... حکومت کمال مطلوب هرگز پیشه‌ور را شهروند نمی‌شناسد» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۵).

اما به شکل خاص ارسطو در یک طبقه‌بندی دیگر البته از قول شعرای یونانی همه آدمیان را از یونانیان جدا کرده است. بدین معنا که به جز یونانیان متمدن که در اینجا با فرازهایی از افکار یکی از برجسته‌ترین و کاربردی‌ترین فلاسفه آن آشنا شدیم، همه مردمان جهان را "بربر" می‌نامد.

اما بربر کیست؟

ارسطو در کتاب سیاست پس از تعریف بنده اضافه می‌کند که: «مردم "بربر" و "بردگان" در طبیعت یکسانند.» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۳). ارسطو از قول شاعران یونانی می‌گوید: «سزاست که یونانیان حاکم مردم "بربر" باشند» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۳).

البته و طبیعتاً ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) تنها با این نظریات شناخته نمی‌شود.^۱ نظریات سخیفی که در عین حال چهار چوبه اصلی تمدن غربی و نظام سوداگری - استعماری را تا به همین امروز تشکیل داده است. با این تفاوت که آنچه را ارسطو در سیاست خود آشکارا گفته، پیروان راستین وی با سیاست خود آنها را می‌پوشانند. اما دقیقاً و حتی‌المقدور به پیش می‌برند.

وی متفکر بزرگی است که دو هزار و سیصد سال جهان فلسفه و علم و هنر را تحت تاثیر بسیار قرار داده است، اما متأسفانه عقاید اجتماعی سیاسی ارسطو بیش از همه تفکرات وی اثرات منفی بر بخش اعظمی از مردم جهان به ویژه در غرب و تمدن غربی به جای گذاشته است. وی نخستین تئوریسین سیاسی است که هم به استثمار و هم به استعمار بین‌الملل مشروعیت داده و نژادپرستی و ستمگری را تئوریزه کرده است و با جرأت می‌توان گفت جهان استعماری به ویژه در پانصد سال گذشته هیچ پشتیبان فکری بزرگتری از ارسطو نداشته است.^۲

۱. درباره ارسطو و اهمیت وی در حوزه‌های گوناگون معرفتی نک به:

- ویل دورات. *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، ۱۳۵۱، کتابهای جیبی، جلد اول.
- برتراند راسل. *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریا بندری، تهران، ۱۳۵۳، کتابهای جیبی، جلد اول.
- آندره کرسون. *فلاسفه بزرگ*، ترجمه کاظم عبادی، تهران، بی‌تا، موسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، جلد اول.

- *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۷۷، جلد هفتم، صص ۶۰۷-۵۶۹ و منابع آن.

۲. همان گونه که اشاره شده، در این مورد تنها سخن از تئوریزه کردن و پشتیبانی نظام برده‌برداری و نظام استعماری، نژادپرستی است نه ایجاد و ابداع آن. جامعه یونانی زائیده تفکرات ارسطو نیست، بلکه ارسطو سخنگو و مقبول قدرت جامعه‌ای است که وی را تا استادی اسکندر بر می‌کشد. پذیرش تا حد تقدس ارسطو در فرهنگ و تمدن غربی از آنجا سرچشمه می‌گرفته که این تفکرات بیش از همه می‌توانسته منافع و قدرت صاحبان قدرت را در پانصد سال گذشته پشتیبانی کند.

در یونان فیلسوفانی هم بودند که یکی از آنان همچون دیوجانس به اسکندر در برابر پیشنهاد برآوردن خواسته و نیازهای وی بگوید: «کمی کنارت را بایست بین من و خورشید ایستاده‌ای!» و یا در مکاتب

(ادامه پاورقی)

دیگر فلسفه یونانی، افکاری ضد تفکرات سیاسی ارسطو پیدا می‌شد که بسیار انسانی‌تر و اخلاقی‌تر و در عین حال منطبق‌تر با واقعیت بودند، اما به نفع قدرت‌های اروپایی، کلیساها و حکومت‌های اروپایی نبوده که آنها را بشنوند و همچون:

برای هماهنگ کردن با طبیعت، باید با آن سازگاری کرد و با آن توافق داشت» [ژان برن. *فلسفه رواقی*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، ۱۳۵۶، کتابهای سیمرخ، صص ۶۲ و ۶۳. نقل به اختصار].

پس به قول پلوتارخس: «بنابراین جهان امری واحد و متصل است و می‌توان گفت که کوچکترین حادثه جزئی در مجموعه جهان اثر می‌گذارد، یک قطره شراب که در دریا ریخته شود در تمام اقیانوس‌ها پراکنده و حتی در تمان جهان انتشار می‌یابد.» [همان منبع، ص ۸۴].

این گونه تفکرات، رواقیون را به سمت نظریه همدردی و همدلی جهانی می‌کشاند نه تقسیم جهان به یونانیان و بربرها: «نظریه همدردی و همدلی جهانی نه تنها دارای اهمیت فیزیکی و طبیعی است... بلکه دارای اهمیت متافیزیکی و اخلاقی نیز هست... ارزش متافیزیکی این نظریه... دلالت بر این می‌کند که طبیعت دارای غایتی است و این غایت مستلزم طرح و نقشه نیکوکارانه از سوی مشیت قدرت کامله است و از این جاست که "مارکوس اولیوس" سخن از "گره مقدس" می‌کند که تمام اشیاء و امور را به هم متصل می‌سازد و به وسیله این گره و پیوند مقدس است که تمام موجودات در همدردی و همدلی و سازگاری جهان با هم تشریک مساعی می‌کنند...

ارزش اخلاقی این نظریه، عبارت از این معناست... که حکیم زندگانی خود را با کل جهان بر وفق و مطابق این همدلی و همدردی حفظ نماید... بدین سبب که حکیم رواقی خود را همشهری با مردمان شهر آتن نمی‌داند، بلکه حکیم رواقی خود را شهروند همه جهان و همشهری جهانیان می‌داند.

جهان وطنی فلاسفه رواقی مبتنی بر همدردی و همدلی جهانی است...» [همان، ص ۸۶].

مولوی می‌گوید:

«مرد حجبی همره حاجی طلب / خواه ترک، خواه کرد و یا عرب / کم نگر در شکل و اندر رنگ او / در نگر در عزم و در آهنگ او / ای بسا هندو و ترک هم زبان / ای بسا دو ترک چون پیگانگان / که زبان همدلی خود دیگر است / همدلی از هم زبانی برتر است».

شکسپیر می‌گوید: کسی که گول می‌خورد می‌خواهد که گول بخورد. اگر عقاید سیاسی و نژادپرستانه ارسطو تا این اندازه در جهان تا به امروز بازتولید شده است و سخنان دیگر ناخوانده مانده است به

اما منظور ما در این نوشته نقد اندیشه‌های سیاسی ارسطو نبوده است، بلکه تنها می‌خواهیم ریشه‌ها و میوه‌های دستگاه تفکر وی را در پیوند با کار آشکار سازیم و به‌ریشه‌های و بُن‌مایه‌های نگرش به کار و حرکت در دستگاه فلسفی ارسطویی که ریشه گرفته از بخش مسلط^۱ فرهنگ غرب است و دستگاه فلسفی ایرانی از زرتشت تا ملاصدرا اشاره کرده باشیم و نشان دهیم که رویکرد فلسفی ارسطو به مسئله کار و حرکت در تناسب بانظریات سیاسی وی دربارهٔ بندگان و پیشه‌وران، دموکراسی، برابری و برادری و حقارت‌کار بدنی و یدی است و این ارتباط بین فیزیک ارسطویی و فلسفهٔ سیاسی وی تا به حال ظاهراً پوشیده باقی مانده است.

می‌بینیم که ارسطو بیش از دو هزار سال جلوتر از "آرتوردو گوینو" و "زرژ واشه دولاپوژ" و "چمبرلین" و "مدیسن گرانت"^۲ و دیگر نژادگرایان است و اینان شاگردان دیر آمده‌ای هستند که تنها و یا بیشتر این دسته از حرف‌های استاد را با انشاء خود بازتولید کرده‌اند. بگذریم از اینکه همین باز زنده سازی اندیشه‌های سیاسی ارسطو نشانهٔ نیاز دوباره قدرت اروپایی به این تفکرات بوده است، چرا که زور سخت دولت‌های استعماری اروپایی در پانصد سال گذشته نیازمند چنین زور پوشیده در قالب

دلیل این است که قدرت استثماری - استعماری - استحماری جهان غرب برای استثمار و استعمار شوندگان خودی و بیگانه به این تعلیمات شدیداً نیازمند بوده است.

۱. فرهنگ و تمدن غرب همچون بسیاری از فرهنگها و تمدن‌های کهن یکپارچه نیست ما دربارهٔ سه کانونه بودن فرهنگ و تمدن غرب در شرایط عادی و دو کانونه بودن آن در شرایط انقلابی پیش از این اشاراتی داشته‌ایم، عجالتاً نک به:

مرتضی فرهادی. *مقدمه انسان‌شناسی یاریگری*، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث، صص ۴۴-۵۴ و همچنین *مقدمه انسان‌شناسی توسعه پایدار و فرهنگ کار*، تهران، نشر ثالث، در دست انتشار.

۲. دربارهٔ این نامبرده شدگان نک به:

ناصر فکوهی. *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران، ۱۳۸۱، نشر نی، صص ۱۱۷-۱۲۲ و منابع آن.

سفسطه و مغالطه‌های فلسفی و علمی برای مصارف داخلی وجدان‌های بیدار مردم اروپا و مصارف بین‌المللی و مردم مستعمرات بوده است. حال باز می‌گردیم به مسئله حرمت کار در حوزه تفکرات ایرانی و بی‌حرمتی کار در حوزه تفکرات ارسطویی - یونانی.

اگر حرکت و کار جوهر هستی نباشد از نظر فلسفی پس لازم نیست همه جامعه درگیر آن باشند. اما از سوی دیگر هیچ جامعه‌ای یافت نمی‌شد که از نیروی کار بدنی بی‌نیاز باشد، پس باید این نیاز به کار و حرکت و نیروی عضلانی بدست بخش مغلوب جامعه برآورده شود. زیرا که کار مولد و مفید تحقیر شده بود. بنابراین برای به کار گرفتن بخش زیر سلطه، نیاز به انواع زور لخت و پوشیده برای به کارگیری و مهار چنین نیرویی لازم می‌آید.

بنابراین ستیزه، بی‌رحمی، چپاول‌گری، دزدی و به ویژه جنگ بسیار لازم می‌آید ویل دورانت در یک مجلس انس تخیلی که در آن اندیشه ورزان معروف اروپایی را گرد هم آورده است و به قول امروزی در یک توفان فکری از قول آنتول فرانس خطاب به گران می‌گوید: «من نمی‌خواهم درباره برتری آنتیان در هر چیز (البته به جز جنگ) به شما فشار بیاورم» (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ۸).

ویل دورانت در کتاب **یونان باستان** ذیل "آزاد مردان و بردگان"، مدخل را با این پرسش آغاز می‌کند: «این همه کار را که می‌کند؟ در روستاها شارمندان^۱ با زنان و فرزندان‌شان، و مزدوران آزاد ... در آتن اجرای برخی کارها بر عهده شارمندان و برخی بر عهده آزادشدگان است، ولی این بار سنگین را بیشتر مهاجران و اتباع خارجی و بیش از

۱. در نظر مردمان آتن، شارمند کسی است که نه تنها حق رای دارد، بلکه به حکم سوابق و یا بر حسب قرعه به مقام کلانتری و داوری نیز می‌رسد. او باید آزاد و همیشه برای خدمت به کشور آماده باشد. کسی که... برای امرار معاش مجبور به کار باشد، فرصت و قابلیت این خدمات را ندارد و از این روی، در نظر بیشتر مردم آتن، کارگران شایسته آن نیستند که از حقوق شارمندی بهره‌مند باشند. [ویل دورانت، **یونان باستان**، ص ۲۸۱].

همه غلامان بر پشت می‌کشند. دکانداران، پیشه‌وران، تاجران و بانکداران، تقریباً همگی از کسانی هستند که حق رای ندارند. شهرنشینان کارهای دستی را حقیر می‌شمردند و تا آنجا که بتوانند گرد آن نمی‌گردند. کار کردن برای کسب معاش حقارت‌آور است، حتی تعلیم موسیقی، معماری و نقاشی، یا عمل به آنها هر گاه حرفه‌ای کسی شود، در نظر مردم آن‌ها "کاری است پست و حقیر" (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ۲۰۶).

گزنفون که به صراحت بیان معروف است و همچون یکی از سواران سلحشور سخن می‌گوید، چنین آورده است:

«صنایع پست معروف به صنایع دستی، در نظر اجتماعات متمدن، شهرت بدی دارند... و حق هم جز این نیست...».

حال با این مقیاس باز گردیم به دستگاه فکری ایرانیان درباره‌ی کار، همانگونه که در آغاز این نوشته اشاره شد، «گای گر» کتاب *تمدن ایرانیان خاوری در عصرهای باستان*^۱ می‌نویسد: زردشت دو اصل اساسی از آریاییان پیشین به ارث برد:

۱- قانون ذاتی طبیعت است،

۲- کشاکش در ذات طبیعت راه دارد...» (اقبال لاهوری، ۱۳۵۷: ۱۲).

«ستیزه‌های اساسی ارواح دو گانه که همه نیروهای جهان را دستخوش تضاد و تصادم می‌کند و طبیعت را صحنه پیکار داغ نیروهای خیر و شر می‌گرداند...» پس «تاریخ جهان شامل کشاکش بالنده‌ی نیروهایی است که از این دو مقوله سرچشمه می‌گیرند. انسان مانند موجودات دیگر، در این کشاکش شرکت دارد، ولی موظف است که جانب روشنائی گیرد... و سرانجام روح تاریکی را فروپوشاند و نابود گرداند.» (اقبال لاهوری: ۱۳۵۷، ۱۶ و ۱۷).

این شیوه اندیشیدن و باور به - جهان شمولی و جوهری بودن کشاکش - هیچ فرد، گروه و قوم و قبیله‌ای را از کار و پیکار مفید کنار نمی‌گذارد، زیرا هر گونه معطل

^۱ . M. Geiger. Civilization of Eastern Iranians in Ancient Times.

کردن نیروی زندگی، به شکلی سود رسانی به نیروهای اهریمنی است. بیهوده نیست که ایرانیان به شکل گسترده در طول تاریخ و حتی هم امروز دائماً در حال موضع‌گیری در برابر نیروهای اهریمنی در هر جای جهان می‌باشند و کمتر می‌توانند حتی در دعوایی که ظاهراً به آنها ربطی ندارد، نظراً و عملاً بی‌تفاوت و خنثی بمانند.

پیکار پیوسته آنها با حکومت‌های غالباً ستمگر داخلی و نیروهای مهاجم موج وار خارجی در طی چند هزار سال باعث شده که انواع مبارزه‌های منفی و مثبت، فیزیکی و متافیزیکی، مذهبی و طریقتی و صنفی و همه انواع مشارکت سیاسی را بارها و بارها آزموده، شکست خورده اما از پای ننشینند.

طبیعتاً تفکرات فلسفی و مذهبی زرتشت در فرهنگ و فرهنگ کار ایرانیان نیز بازتاب می‌یافت. ماموریت آبادان کردن جهان اهورا آفریده، بدون کار و کوشش فراوان و ارج نهادن به کار و کارهای بدنی امکان‌پذیر نبود. همان‌گونه که تفکرات مذهبی یونانیان نیز در شیوه زیستن، نظام برده‌داری و نگاه آنها به جهان و دیگران بی‌تاثیر نبوده است.

فرق است بین خدایان ملموس و تا اندازه زیادی عینیت یافته‌ال‌مپ یونانی با خدایان روحانی و انتزاعی زردتشی، مهری، مانوی و مزدکی ایرانیان پیش از ورود اسلام. یونانی‌ها تصور می‌کردند که زندگی خدایان، بر فراز‌ال‌مپ نیز شبیه زندگی اشراف در روی زمین است، آنها نیز گویا لباس‌های فاخری بر تن دارند و اغلب سرگرم عیش و نوش هستند.» وضعیت پیشرو و راهبر که چنین باشد، تکلیف مقلد و پیرو معلوم است.

و به قول ویل دورانت:

«... خدایان آسمانی و زمینی یونانیان از لحاظ عفت، شرافت و نجابت

سرمشق‌هایی عالی به انسان ندادند.»

البته چون اخلاق خدایان چندان فرقی با انسان‌ها نداشت در میان خدایان نیز گاهی برخی به دنبال عدالت و مهربانی مثلاً دیکه (خدای عدالت) و رثوموس (مهربان)

یافت می‌شدند. (صدیق، ۱۳۵۴: ۵). «هیچ قومی خدایان خود را چنین شبیه و نزدیک به آدمیان تصور نکرده است.» (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ۳۲۲).

بیهوده نبود که اغلب خدایان یونانی به جای آسمان در زمین سکونت داشتند. (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ۱۹۹).

این هماهنگی شدید بین خدایان و فرزندان خود شیفته آنان (یونانیان باستان) شرایط را برای اشرافیت‌گرایی، برده‌داری، نفرت و گریز از هر گونه کار مولد و یدی هموار می‌کرد. گزنفون فیلسوف قرن ششم پیش از میلاد می‌نویسد: «همه جنایات از طرف هم‌ر و هزیود به خدایان نسبت داده شده، آثار آنها مشحون از اعمالی است که در میان بشر نیز مستوجب سرزنش است، اعمال شرم‌آور از قبیل دزدی، زنا، خدعه و فریب متقابل.» (بهمنش، ۱۳۳۸: ۱۵۳).

خدایان یونانی انتخاب فرهنگ و زندگی اجتماعی یونانیان بود و می‌توانست نظام سیاسی - اقتصادی ستمگرانه آنان را هم حمایت و پشتیبانی کند. اما جالب‌تر اینکه بخش مسلط تمدن اروپایی و غرب با بازنمایی و الگوسازی از تمدن یونانی می‌خواهد با معرفی آن به عنوان سرمشقی بی‌بدیل و گاهواره دموکراسی جهان پس از دو هزار و اندی سال، نظام برده‌داری نوین خود را مشروعیت بخشیده، خواسته‌های غیردموکراتیک، استعمارگرانه و ستمگرانه خود را نسبت به جهان توسعه نیافته به پیش برد.

نظام برده‌داری در آتن به جنگ، خشونت، ستمگری، بیکاری آزاد مردان، مفتخواری برده‌داران و شوربختی بردگان و پیشه‌وران منجر گردید. پیشاهنگان تمدن اروپایی یعنی آتنی‌ها «اولاً برای آن که هر چه بیشتر برده به دست آوردند، پیوسته دست به جنگ می‌زدند و جنگ‌ها پر خرج بود... تعداد بردگان از برده‌داران بیشتر می‌شد و

تعداد آزاد مردان هر چه کمتر، خریدن ابزار زنده ارزان‌تر از اجرت کارگر بود،^۱ و هر گاه برده‌ای وارد می‌شد یک کارگر آزاد می‌بایست بیکار می‌شد.» (سگال، ۱۳۵۲: ۱۲۹).

«در حقیقت آنتی‌ها رفته رفته رغبت به کار کردن را از دست داده بودند. از زمانی که بردگان آمده بودند کار ننگ به شمار می‌آمد و فقط لایق بردگان شمرده می‌شد... کار بود که فکر کردن را به مردم آموخته بود اما اینک آن را حقیر می‌شمردند. حتی خردمندان نیز آموخته بودند که از راه تجربه (کار عملی) فکر کنند، اما حالا همه چیز بر عکس شده بود.» (سگال، ۱۳۵۲: ۱۳۱).

این همه کارها را همان آنتی‌هایی می‌کردند که بسیار عاشق آزادی خویش بودند و زیبایی و هماهنگی تن آدمی را آن همه می‌ستودند. (سگال، ۱۳۵۲: ۱۲۹). چه تناقضی از این بالاتر که بخواهیم آزادی و دموکراسی را بر پایه برده کردن دیگران و گرفتن حق آزادی آنها بدست آوریم! تناقضی که تمدن غرب هنوز تا امروز هم نتوانسته است آن را حل کند. نمی‌دانم این سخن را از قول چه کسی از همین غربیان خوانده‌ام که: «ای آزادی چه جنایت‌ها که به نام تو صورت نگرفته است؟» و به این سخن باید افزود: ای آزادی چه آزادی‌هایی که به نام تو از آدمیان سلب نشده است؟

اما در منابع دینی زرتشتی نه تنها کار مولد انسانها شدیداً ستوده می‌شود حتی گاو کار و سگ نگهبان گله نیز مورد ستایش و حمایت واقع می‌گردند. اگر چه گیریم، عملاً وضع کارگران و کشاورزان ایرانی بهتر از مناطق دیگر جهان در دوران باستان نبوده باشد اما شک نیست که دست کم بر خلاف یونان و روم باستان کار، کار یدی، کشاورزی و دامداری در آیین‌های مذهبی و در فرهنگ جامعه ایرانی ستوده بوده است.

گفتنی است که در تاریخ اساطیری ایران شاهان بزرگ، آغازگر و مخترع و

مشوق پیشه‌ها و کارهای تولیدی بوده‌اند و پس از اسلام نیز همچنان که خواهیم دید

۱. قیمت برده دست بالا برابر با یک و نیم برابر گاو نر بود «قیمت گاو نر صد درهم است و قیمت آدم هم چندان بیش از این نیست، در حدود صد تا صد و پنجاه درهم». [م. ایلخا، ای. سگال. *انسان*

در گذرگاه تاریخ، ترجمه م. زمانی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۸.]

جای آنها را پیامبران و اولیاء الله و پیران پیشکسوت گرفته‌اند که نشان دهنده منزلت و قداست کارمولد در فرهنگ ایرانی است.^۱

برای مثال «شاهانی چون کیومرث، هوشنگ، جمشید، منوچهر و... مشوقین اصلی کار زراعت، ترویج و آبادانی شهرها معرفی شده‌اند.^۲ چنان که از *تجارب الامم*^۳ آمده است که «منوچهر نخستین کس بود که دهقانی پدید آورد و بر هر دهی دهگانی گماشت» (فاضلی‌پور، ۱۳۸۰: ۳۵).

بلعمی در *تاریخ بلعمی*^۴ می‌نویسد: «نخستین کس که تخته بپرید و از درختان در کرد خانه‌ها را، هوشنگ بود و کان‌های زر، سیم، مس و آهن بیرون آورد (فاضلی‌پور، ۱۳۸۰: ۳۶).

فردوسی نیز درباره هوشنگ می‌نویسد: «... او است که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت»* (پورداد، ۱۳۵۶: ۲۹۹).

۱. نک به:

مرتضی فرهادی، «کار در فتوت نامه‌های ایرانی»، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، ش ۸ (پاییز ۱۳۹۰).

۲. البته برخی از پژوهشگران همچون استاد فریدون جنیدی هر کدام از این اسامی شاهان اساطیری را نماد یک دوران تاریخی می‌داند. همان گونه که شادروان دکتر علی شریعتی هابیل و قابیل را نماد نوع معیشت و شیوه تولید دانسته‌اند، اما این مسئله در برداشت ایرانیان در طول تاریخ و تاثیرپذیری آنها از این الگوهای پر منزلت تغییری ایجاد نمی‌کند.

۳. ابوعلی ابن مسکویه رازی. *تجارت الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات سیروس، ج ۱.

۴. محمدبن محمد بلعمی. *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران، بی‌تا، انتشارات زوار.
* فردوسی گوید: «ز پویندگان هر که مویش نکوست / بکشت و زایشان بر آهیخت پوست / چوسنجان و قاقم چو روباه نرم / چهارم سمور است کش موی گرم».

در *تاریخ ثعالبی*^۱ آمده است: «شاه هوشنگ اولین کسی است که آهن را از دل زمین بیرون کشید و از آن دست‌افزار در صنعت ساخت» (فرشاد، ۱۳۷۶: ۲۱).

شاهنامه پوشیدنی و خوراک پزی را به کیومرث متصف می‌کند:

«کیومرث شد بر جهان کدخدای / نخستین به کوه اندر آورد پای / سر تخت و بختش برآمد ز کوه / پلنگینه پوشید خود با گروه / از او اندر آمد همی پرورش / که پوشیدنی نه بُد و نه خورش» (دهخدا، ۱۰۲).

جمشید به معنای پادشاه روشن است و «جمعی ساختن تیر و کمان را از اختراعات او شمرده‌اند».

می‌بیند فرق است بین فرهنگی که کار ییدی را تحقیر می‌کند و فرهنگی که کارهای بزرگ را به پادشاهان اساطیری خود و یا به پیامبران بزرگ خود نسبت می‌دهد. در ضمن این پادشاهان غالباً پادشاهان ستوده نخستین منابع دینی ایرانیان نیز بوده‌اند.^۲

افزون بر این و هماهنگ با آن، این تفاوت را در آیین‌های کهن ایرانیان و آیین‌های غربی نیز می‌توان دید.

استاد زرین کوب با اشاره به مطالب *یسنا* نشان می‌دهد که «زندگی شبانی را زرتشت و یارانش با چه خرسندی تلقی می‌کرده‌اند.» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۶۴)

در متون زرتشتی کوشندگی و کردارهایی که آبادانی زمین را به همراه داشته‌اند ستوده شده‌اند، و آبادگران زمین - رمه‌داران، کشاورزان، پیشه‌وران و کارگران - ستایش شده‌اند:

در "مهریشت" یکی از پاداش‌ها به کسانی که به مهر دروغ نگویند فرزند کوشا است:

۱. محمد بن اسماعیل ثعالی نیشابوری. *تاریخ ثعالبی*، ترجمه فاضلی، تهران، ۱۳۶۸، نشر نقره.

۲. درباره هوشنگ جمشید، فریدون و... نک به: *یشت‌ها*. گزارش پورداد، جلد اول، صص ۱۷۷-۲۳۱.

«... فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان، فرزندان کوشا دهند، به کسی که به مهر دروغ نگوید.» (پورداد، یشت‌ها، ج ۱، ۴۱۵).

در *یسنا* هات ۶۸ آمده است:

«... بده به من ای [آب] اهورایی اهورا، فرزندان نر (منش) کارگر که از برای من به خان ومان افزایش دهند و به ده و به شهر و به کشور و به نام و آوازه کشور.» (پورداد، یسنا، ۱۳۵۶: ۱۰۰).

در "سروش یشت" از اوصاف جوانان (یلان) از چُستی و کوشایی آنان نام برده شده است.

«سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم در میان جوانان از قوی‌ترین جوان‌ها دلیرترین جوان‌ها کوشاترین جوان‌ها و چُست‌ترین جوانان، بیشتر از او باید به هراس بود.» (پورداد، یسنا، ۱۳۵۶: ۵۴۵).

در *گاتاها* کوشندگی برای کوشندگی کافی دانسته نشده است، بلکه کوشندگی زمانی بهره‌آفرین است که مولد کردار و پندار نیک باشد و به آبادانی زمین بیانجامد: «... آنگاه که تو، ای مزدا اهورا بدو راه آزاد دادی، از اینکه به کشاورز گراید یا به کسی که کشاورز نیست پس او از این دو، کشاورز گله‌پرور را، داور درست‌کردار خویش برگزید. آن پاسبان منش نیک را، ناکشاورز ای مزدا، هر چند که کوشد، از پیام نیک بهره‌نیاید.» (پورداد، گاتاها، ۱۳۵۴: ۹۰).

در *یسنا* از سه فرد و چهار پیشه و پنج رو سنخن به میان آمده است:

«و این کلام گفته شد، مزدا سه‌فردی، چهارپیشه، پنج‌رود، با دادی انجام یابد. کدامند سه‌فروش؟ پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، کدام هستند چهارپیشه؟ آذربان، رزمی، بزریگر گله‌پرور و صنعتگر، تکلیف همیشه این طبقات در راست اندیشیدن، در راست گفتن و در راست رفتار کردن، با مرد پاک دینی که پیرو راهنما (رد) پژوهنده دین است، برابر است. از کردارش جهان راستی برافزاید.» (پورداد، یسنا، ج ۱، ۲۱۱).

در *شاهنامه* نیز در آغاز داستان جمشید از پخش کردن جمشید مردمان را به چهار گروه سخن رفته و نام نخستین گروه کاتوزی، دومین گروه نیساری، سومین گروه نسوری و چهارمین گروه دهنو خوشی نوشته شده است...

ز هر پیشهور انجمن کرد کرد / بدین اندرون سال پنجاه خورد
 گروهی که کاتوزیان خوانیش / به رسم پرستندگان دانش
 جدا کردشان از میان گروه / پرستنده را جایگه کرد کوه
 صفی بردگر دست بنشانند / همی نام نیساریان خوانند
 کجا شیرمردان جنگ آورند / فروزنده لشگر و کشورند
 نسوری سه دیگر گره راشناس / کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
 بکارند و ورزند و خود بدروند / بگاه خورش سرزنش نشنوند
 چهارم که خواند "دهنو خوشی" / همان دست‌ورزان با سرکشی
 کجا کارشان همگنان پیشه بود / روانشان همیشه پُر اندیشه بود» (پورداد، گائها، ۵۲ و ۵۳).

در آیین زردتشی بر خلاف جامعه برده‌داری یونان و رُم، خوردن از دسترنج دیگران و زندگی انگلی با مرده‌خواری برابر دانسته شده است و راه کاهلی، راه دور شدن از نیکی قلمداد شده است و اسراف در هر حدی نکوهیده شده است.
 در *مینو خرد* آمده است: «کاهلی را از خود دور دار و گر نه او تو را از نیکی دور دارد.» (راوندی، ج ۱، ۱۳۵۴: ۴۹۲).

در *وندیداد* آمده: «اهور مزدا اندک چیزی را برای اسراف نیافریده، دختری که پنبه می‌ریسد اگر ذره‌ای از آن تلف کند خطاست.» (راوندی، ج ۱، ۱۳۵۴: ۴۹۱).
 در *یشت‌ها* آمده است:

«کوشا و مبارز باش و نانی خور که از راه نیک و با کار و کوشش به دست کرده باشی و بهره‌ای از آن برای خدا و نیکوکاران کنارنه. به خواسته دیگران چشم مدوز... هر

که از دسترنج دیگری خورد چنان باشد که سر او را در کف گرفته، مغز او می‌خورد.» (راوندی، ج ۱، ۱۳۵۴: ۴۶۰)^۱

در *یشت‌ها* فقرات ۶ تا ۱۴ به مردم ایران تاکید شده است که در پناه کار و کوشش از نعمت‌های زندگانی برخوردار شوند.

در *وندیداد* آمده است: کسی که زمین را با دست راست و با دست چپ... می‌کارد و بارور می‌کند... صد چندان بهره خواهد برد و کسی که روی زمین کشاورزی نمی‌کند، در میان گدایان ولگرد... خم خواهد شد.» (داعی‌الاسلام، ۱۳۲۷: ۳۹).

نه تنها برای کار مولد که برای علم اندوزی نیز تلاش و کوشش سفارش شده است: در *وندیداد* در قوه ۴۶ آمده است: «ای زردتشت مردان (تحصیل کننده) باید (در سعی تحصیل علم) مثل آب داغ باشند...» (داعی‌الاسلام، ۱۳۲۷: ۳۹).

در فقره ۴۵ همین منبع، پاس اول و پاس آخر روز و پاس اول و آخر شب (۱۲ ساعت) برای تحصیل و دو پاس وسط روز و دو پاس وسط شب برای بقیه امور زندگی و خورد و خواب، معلوم شده است.*

کار و کوشش در آیین زردتشی امری مقدس و عین عبادت و پارسایی دانسته شده است.

۱. مؤلف تاکنون ندیده است که شارحان شاهنامه داستان ضحاک و مارهای دوش وی را از این زاویه دیده باشند. ضحاک بر دوش کشنده، ضامن، نماینده و نماد ستمگران و بیکارگانی است که از مغز سر (دسترنج) دیگران ارتزاق می‌کنند، و کاوه نماینده کوشندگانی است که با دستان خود آهن را می‌خمانند و شکل می‌دهند و نماینده و نماد همه کسانی که جهان را با کار خویش دگرگون می‌سازند و با تحمل دشواری جهان و زندگی در آن را آسان می‌سازند و خوردن از دسترنج دیگران را همچون خوردن مغز آدمیان به شمار می‌آورند و با آدم‌خواران استتار کرده، می‌ستیزند.

* «به حساب اهل قدیم شبانه روز هشت پاس است که هر پاسی سه ساعت است طالب العلم باید در پاس آخر شب و پاس اول روز شش ساعت تحصیل کند و در پاس دوم و سوم روز (۶ ساعت) استراحت و باز در پاس آخر روز و پاس اول شب (۶ ساعت) تحصیل کند و در پاس دوم و سوم شب

۶ ساعت استراحت» [همان منبع، پاورقی، ص ۳۹]

در *وَنَدِيدُ* فقره ۳۱ آمده است: «هر کس غله بکارد، پارسایی می‌کارد. او دین مزدایستی را زیاد می‌کند، او این دین مزدایستی را با صد آبرو، و هزار نگهبانی و ده هزار پرستش چاق کند»* (ترقی دهد)» (داعی الاسلام، ۱۳۲۷: ۳۷).

«چون کاشته شود هر آینه دَوَها (دیوها) به نفس زدن می‌افتند، چون دانه سبز شود هر آینه دَوَها به سرفه می‌افتند، چون خرمن کرده شود هر آینه دَوَها به گریه می‌افتند، چون آرد کرده شود دَوَها فرار کنند...» (داعی الاسلام، ۱۳۲۷: ۳۷)

در آیین یهودی - مسیحی اگر چه خلقت انسان خود به عنوان یک کار قلمداد شده است اما پس از هبوط به نظر می‌رسد که کار کردن بر روی زمین به عنوان نوعی مجازات برای بشر قلمداد گردیده است و این مسئله به گفته "جاروسلاو پلیکان"^۱ نوعی پارادوکس برای کار در سنت یهودی - مسیحی به بار آورده است.

"جان میلتون" در کتاب *بهشت گمشده*^۲ از قول حضرت آدم (ع) می‌نویسد:

«مخلوقات دیگر در تمام طول روز بیکار و به بطالت می‌گردند و کمتر نیاز به استراحت دارند، اما بشر کار روزانه بدنی یا فکری مقرر شده دارد... و نیز توجه خدا را به همهٔ امورش، در حالیکه خداوند اعمال حیوانات را مورد محاسبه قرار نمی‌دهد.» (پلیکان، ۱۳۸۰: ۱۱).

پس از هبوط خداوند به آدم خطاب می‌کند که:

«به این خاطر زمین لعنت و نفرین برای تو است،* و تو با تاسف و اندوه در تمام ایام زندگی‌ات از آن خواهی خورد. همچنین خارها و بوته‌های آن ناخواسته

*. هنوز نیز در اغلب روستاهای ایران به آبادان سازی و احیاء زمین "چاق کردن" گویند. و اصطلاح چاق سلامتی کردن به معنای احوال پرسی و چاق در اینجا مترادف سلامتی است و دماغت چاق است؟ پرسش از سلامت مغز و اعصاب و روان (روان درستی) است و این افزون بر معانی بازگو شده در فرهنگ‌ها می‌باشد. در برخی روستاهای اراک برابر با "جان آزاد" است در دعای: *الهی تنت سالم و جانت آزاد باد!*

^۱ . Jaroslav Pelikan

^۲ . John Milton, Paradise Lost

برای تو وجود می‌آیند و تو از گیاهان زمین و کشتزارها خواهی خورد، تو با عرق صورت نان خواهی خورد.»* (پلیکان، ۱۳۸۰: ۱۲).

جالب‌تر آنکه در حالی که در ده فرمان حضرت موسی (ع) فرمانی درباره کار وجود ندارد اما فرمانی برای استراحت بیان شده است. جاروسلاو پلیکان می‌نویسد:

«... هیچ گونه حکم و فرمانی درباره کار در احکام دهگانه موسی (ع) وجود ندارد، ولی حکم و فرمان سوم (یا چهارم، بسته به سیستم شمارش) لزوم استراحت از کار را روشن نموده و به تفضیل شرح می‌دهد: «به خاطر داشته باش که روز "سَبَت" را مقدس و گرامی بداری. توشش روز در هفته برای کار کردن داری و همه کارهایت را انجام می‌دهی، اما روز هفتم... در آن روز تو هیچ کاری انجام نخواهی داد... زیرا خداوند

*. شاید تصور و نگاه نظام سوداگرانه غرب و حتی بدیل مارکسیستی آن نسبت به طبیعت، یعنی دیدگاهی که در آن آدمی در جنگ با طبیعت و رام و منکوب کردن آن تصور و تصویر می‌شود از این نگاه آیینی نیز متأثر باشد.

** در کتاب مقدس عهد عتیق و در سفر پیدایش چنین آمده است:

«خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی / گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم / گفت که ترا آگاهانید که عریانی، آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ / آدم گفت این زنی که قرین من ساختمی وی از میوه درخت به من داد که خوردم / پس خداوند خدابه زن گفت این چه کار است که کردی؟ / زن گفت مرا اغوا نمود که خوردم / پس خداوند خدا به مارگفت چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی، بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد / و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریّت تو و ذریّت وی می‌گذارم، او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید / و به زن گفت آلم و حمل ترا بسیارافزون گردانم، با آلم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهدکرد / و به آدم گفت چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد / خار و خس نیز برایت خواهد رویاند و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد / و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد تا چنین که به خاک راجع گردی...»

[کتاب مقدس عهد قدیم و عهد جدید، ترجمه از زبان عبرانی و کلانی و یونانی، ۱۹۷۷، انجمن پخش

کتاب مقدسه در میان ملل، صص ۴ و ۵].

آسمان و زمین، دریا و همه آنچه در آنها وجود دارد را در شش روز خلق کرد و در روز هفتم استراحت نمود...»* (پلیکان، ۱۳۸۰: ۱۳).

خواننده دقیق تا همین جا به احتمال زیاد، افزون بر شباهت‌های این روایت از خلقت آسمان و زمین با متون اسلامی، متوجه تفاوت‌های ظریفی بین این متن و متون اسلامی در ارتباط با کار و فراغت شده است.

نباید فراموش کرد که هر جامعه‌ای دین یا دین‌هایی را می‌پذیرد و یا دانسته و ندانسته آنرا به شکلی تحریف می‌کند که با روحیات و فرهنگ وی سازگار باشد و همچنین از آن آیین تاویل، و قرائت و خوانشی خواهد داشت که با خواسته‌ها و باورها و دانسته‌های وی مربوط باشد. افزون بر این به تدریج پیروان هر آیین به ترکیباتی از آیین پسین و آیین پیشین دست زده و حتی ممکن است عناصر و مجموعه‌هایی را به آن

* «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید / و زمین تهی و بایر بود و تاریکی... سطح آبها را فرا گرفت / و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد / و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت... و شام بود و صبح بود روزی اول /... / و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد / و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوم / و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد /... / و خدا گفت زمین علف برویاند... و چنین شد /... / و خدا دید که نیکوست / و شام بود و صبح بود روزی سیم /... / و خدا دو نیر بزرگ ساخت... / و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند /... / و خدا دید که نیکوست / و شام بود و صبح بود روزی چهارم /... / و خدا گفت آبها از انبوه جانوران پر شود... /... / و خدا دید که نیکوست / و خدا آنها را برکت داده و گفت بارور و کثیر شوید... / و شام بود و صبح بود روزی پنجم /... /... / و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم... / پس خدا آدم را به صورت خود آفرید... /... /... / و خدا هر چه ساخته بود دید و همان بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روزی ششم /... /... / و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود و فارغ شده و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت / پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت» [عهد عتیق. صص ۱ و ۲ نقل به اختصار].

ببیزایند و دست کم در آیین پسین به مسائلی که برای آنها حیاتی و مهم است بیش‌تر بها داده و بخش‌هایی از آن‌را معطل بگذارند.

در همان صفحه نخست از باب نخست عهد عتیق شباهت‌ها و همچنین نظرگاه متفاوت دو آیین یهود و اسلام را در برابر هستی و جوهره آن یعنی کار می‌توان دید. در قرآن کریم نیز آفرینش آسمانها و زمین در شش روز و مرتبه انجام می‌گیرد، اما لحن و ادبیات این دو کتاب مقدس دارای تفاوت‌های ظریف و کمتر آشکار شده‌ای است. اولاً در عهد عتیق به نظر می‌رسد که خداوند از اتمام خلقت عالم در شش روز شادمان است و روز هفتم را به استراحت می‌پردازد و آنرا تقدیس می‌نماید، که البته همین شش روز کار سخت و یک روز استراحت می‌تواند سرمشق عالی برای همه کاهلان جهان باشد! اما در قرآن کریم خداوند روز هفتم بی‌هیچ خستگی به کار سترگ‌تری دست می‌یازد و آن پرداختن به تدبیر عرش و نظارت عالم است:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...» (سوره حدید، آیه ۴).

(اوست که آفرید آسمان و زمین را در شش روز پس مستوی شد بر عرش...)

خداوند خود بر این عدم خستگی اشاره می‌کند:

«لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (سوره ق، آیه ۳۸).

(و به واقع ما آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست، در مدت شش روز

آفریدیم و این کار بر ما سخت و خستگی آور نبود).

دوم اینکه در قرآن کریم زمین محل و مهد آسایش و امتحان است و نه محل رنج

و عذاب:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا؟» (آیا ما زمین را مهد آسایش خلق نکرده‌ایم؟) (سوره نبأ،

آیه ۶).

از منظر اسلامی هم پروردگار و هم همهٔ پرورده‌ها پیوسته در کارند، و انکار کوشندگی و جنبندگی با میل و رغبت و در ذات و جوهرهٔ هستی است و بر آن افزوده نمی‌شود که نیاز به کاهش و یا حذف آن باشد.

در سورهٔ الرحمن آیهٔ شگفت آور و پندآموزی وجود دارد که بیشتر به کار مومنین زنده می‌آید. اگر چه غالباً این سوره را در ختم مردگان می‌خوانیم:

«يَسْئَلُهُ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه از او نیازهایشان را می‌طلبند و او هر روز (در هر عالم) به شان و کاری می‌پردازد).

«کار یک مفهوم فلسفی دارد که بسیار وسیع است... یعنی هم در مورد خداوند متعال صدق می‌کند، هم دربارهٔ انسانها و هم حتی دربارهٔ موجودات طبیعی... خدا کار می‌کند (إِنَّ اللَّهَ يُفَعِّلُ مَا يُرِيدُ) این عنوان فعل و کار که به خدای متعال نسبت داده می‌شود هم شامل ایجاد، خلق و آفرینش و هم شامل تدبیر جهان... است.» (یزدی، ۱۳۷۲: ۱۲).

در اندیشهٔ اسلامی افزون بر خالق همهٔ موجودات و مخلوقات جهان، آدمیان نیز برحسب ذات و طبیعت خود در کارند. به احتمال آنچه که تسبیح، حمد و سجده کردن در قرآن کریم نامیده شده است چیزی جز کار به معنای فلسفی و عام آن نیست.

«... يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (ستایش می‌کنند او را تمام مخلوقات در آسمانها و زمین...) (سوره حشر، آیه ۲۴).

و «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (ستایش می‌کند خداوند را تمام مخلوقات در آسمانها و زمین و...) (سوره حدید، آیه ۱).

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ...» (آیا ملاحظه نکرده‌ای که تمام مخلوقات آسمانها و زمین و نیز خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، همه و همه در پیشگاه پروردگار سجده می‌کنند.) (سوره حج، آیه ۱۸).

می‌بینیم خدای زرتشتی و خدای اسلامی خستگی‌ناپذیر و تعطیل‌ناپذیرند و کار کردن انسان‌ها بر روی زمین را سبب خیر و برکت در هر دو گیتی به شمار می‌آورند، کوشندگان را بیشتر می‌ستایند، کاهلان را بیشتر نکوهش می‌کنند و کسانی که سربار دیگران می‌شوند را شدیدتر نفی می‌کنند. زمین جایگاه تبعید و شکنجه نیست بلکه محل آرامش، ساختن، ساخته شدن و امتحان و مزرعه آخرت است.

به نظر می‌رسد که در آیین فلسفی ارسطو و در آیین یهود و مسیحیت کار امری عرضی است و به نظر می‌رسد که خدای عهد عتیق از اتمام کارش در طی شش روز خوشحال است و پایان کار را جشن می‌گیرد و از آسودگی از کار لذت می‌برد. به قول "جاروسلاو پلیکان" در میان ده فرمان حضرت موسی (ع) هیچ‌گونه حکم و فرمانی درباره کار وجود ندارد، اما فراغت روز شنبه سفارش اکید شده است.^۱

در آیین یهود، در استراحت "روز سَبَت"^۲ چنان غلو شد که به آشکال سبکی از کار، مانند تهیه و آماده سازی غذا و روشن کردن چراغ‌ها نیز سرایت کرده. (پلیکان، ۱۳۸۰: ۱۴).

ممنوعیت هر گونه کاری در روز سَبَت در تاریخ بعدی به مسائل نظامی حتی در دفاع از خود نیز بسط یافت (پلیکان، ۱۳۸۰: ۱۴).

آنچه که درباره آیین یهود گفته شد، درباره سنت مسیحی نیز صادق است زیرا اسفار عهد جدید مسیحیت دنباله طبیعی اسفار عهد عتیق است. در انجیل متی از قول حضرت عیسی (ع) آمده است که:

۱. به نظر می‌رسد دانشگاه‌های ما تنها همین فرمان از آیین موسی (ع) را به خوبی و یا حتی بسیار بیشتر در شرح وظایف خود اعمال کرده‌اند و در چهل سال گذشته چه در انتشارات و چه در دروس و پایان‌نامه‌های خود، مستمراً و پیگر به اوقات فراغت پرداخته و کار را حتی‌المقدور از انتشارات و دروس و پایان‌نامه‌های خود پاک کرده‌اند! همچنان که شاعر ایرانی فرموده است: «کلوا و شربوا را تو در گوش کن / و لاتسرفو را فراموش کن!»

^۲ . Sabbath day

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه آمده‌ام تا تمام کنم.»* (انجیل متی، باب پنجم: ۶).

البته این سخنان به معنی این نیست که در آیین یهود و مسیحیت کار سفارش شده و یا تبلی تقبیح نشده است، بلکه منظور مقایسه نسبی آن با آیین اسلامی و زردتشی است و ما در آینده اشاره خواهیم کرد که به ویژه مسیحیان در قرون بعدی دائماً به میزان کار و کوشش خود افزوده‌اند و "الهیات کار" غنی‌تری را ارائه کرده‌اند، و ما ایرانیان با چنین الهیات غنی متاسفانه در چهارصد سال گذشته و به ویژه قرن اخیر به تدریج و با آهنگی تند شونده از میزان کار و کوشش خود کاسته‌ایم؛ و هم اکنون غربیان و از آن جمله یونانیان از اغلب مسلمانان و ما ایرانیان به مراتب بیشتر می‌کوشند و برای کار ارزش بیشتری قائل‌اند.

اما بازگردیم به اسلام، در قرآن کریم نیز در سوره کوتاه جمعه (سوره ۶۲) که یازده آیه دارد، تنها دو آیه درباره نماز جمعه دارد که در مقایسه با روز سَبْت کلیمیان بسیار آموزنده و از منظر کار ما دارای اهمیت است. به نظر می‌رسد در این آیه مسلمانان تا لحظه فراخوان نماز و بلافاصله پس از آن نه تنها از کسب و کار منع نشده‌اند بلکه به آن سفارش هم شده‌اند. در آیه نخست رها کردن کار و کسب در هنگام فراخوان و در آیه بعدی رفتن به سوی کسب و کار و طلب روزی پس از اتمام نماز جمعه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند (فی الحال) به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید، که اگر

*. البته طبعاً این مسئله در اغلب ادیان از آن جمله دین مقدس اسلام نیز دیده می‌شود و جنبه‌های امضایی ادیان بیشتر از جنبه‌های انشایی آنها می‌باشد.

بدانید این برای شما بهتر خواهد بود، و آنگاه که نماز پایان یافت (باز در پی کسب و کار خود) در زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خدا روزی طلبید و یاد خدا بسیار کنید تا مگر رستگار (وسعادتمند) گردید! (سوره جمعه، آیه‌های ۹ و ۱۰).

ما از بُن مایه‌های فلسفی و مذهبی درباره کار شروع کردیم و به کار به معنای اقتصادی آن در اسلام در مقایسه و نسبت با سایر ادیان رسیدیم و گرنه طبیعتاً همه ادیان کار و کوشش را در کل می‌ستایند و تنبلی و کاهلی و سربرار دیگران بودن را خوش ندارند.

در حدیثی قدسی آمده است که خدای متعال در شب معراج به پیامبر گرامی‌اش فرمود:

يَا أَحْمَدُ! إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ [الدیلمی، ج ۱، ۲۰۳ / النوری الطبرسی، ج ۱۳، ۲۰].

ای احمد! همانا عبادت، ده قسمت است که نه قسمت از آن [کار کردن در] طلب حلال است.

اینگونه کار و تلاش است که پیامبر اکرم (ص)، از آن به عنوان برترین عبادت‌ها یاد می‌کند و می‌فرماید:

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا جُزْءُ طَلَبِ الْحَلَالِ [الحر العاملی، ج ۱۲، ۱۳].

عبادت، هفتاد قسمت است که برترین قسمت آن [کار کردن در] طلب حلال است.

به این ترتیب بر خلاف تصور آن عده که تلاش برای کسب روزی حلال را عملی غیرآخرتی می‌دانند و عبادت را فقط در شکل‌های مرسوم آن، عبادت می‌شمارند، قرآن و پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام همواره به اهمیت و ارزش کار – به عنوان عبادت – تأکید کرده‌اند.

عبدالله بن ابی یعفر، یکی از صحابه گرانقدر امام صادق (ع) و از راویان ثقه، نقل می‌کند که روزی مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: «به خدا سوگند ما خواستار دنیاییم و دوست داریم که آن را به دست آوریم». حضرت فرمود: «دوست داری که با

آن چه کنی؟ گفت: «خود و خانواده‌ام را اداره کنم و صلۀ رحم به جا آورم و صدقه دهم و حج بگزارم و به عمره روم». حضرت فرمود: لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا، هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ [الکلینی، ج ۵، ۷۲ / الحر العاملی، ج ۱۹، ۱۲].

«این خواستن، دنیا خواهی نیست، این خواستن آخرت است». (دلشاد تهرانی،

۱۳۷۶: ۸).

«کار و تلاش متعهدانه و خداجویانه، نه تنها بازدارنده انسان از سیر به سوی

کمال مطلق نیست، بلکه به عنوان عبادتی والا و امری آخرتی به شمار می‌رود.»

رسول خدا (ص) در ستایش از اهل حرفه و پیشه و تلاشگران صادق و

مومن می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ [المتقی الهندی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ۴].

«خدای متعال بنده مومن اهل حرفه و پیشه را دوست دارد.»

همچنین از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ

الْمُؤْمِنَ [الکلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۵، ۱۱۳ / الصدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ۱۵۸]. «همانا خداوند

اهل حرفه و پیشۀ امانتدار را دوست دارد.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۸).

خداوند، امین بودن در کار و به جا آوردن حق آن را یکی از راه‌های تقرب

بندگان به سوی خود بر می‌شمارد و با این بیان، ارزش و جایگاه کار و تلاش در زندگی

انسان‌ها و نیز ضرورت حفظ کیفیت آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد. حضرت علی

(ع) در این باره می‌فرماید:

أَشَاحِصٌ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ الْحَلَالِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [التمیمی المغربي،

۱۳۸۹ ق، ج ۲، ۱۵ / النوری الطبرسی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ۱۳]. «جوینده روزی حلال

همچون مجاهد راه خداست.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۸ و ۹).

زندگی رسول خدا (ص) سراسر سرمشقی نیکو از کار و تلاش سازنده در

راه خداست، تا جایی که حضرت به هنگام وصف ویژگی‌های انسان مومن برای

حضرت علی (ع)، از جمله به صفت پرکاری اشاره می‌کند و می‌فرمایند:

يَا عَلِيُّ، مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ... كَثِيرَ الْمَعُونَةِ [المجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۷: ۳۱۱]. «ای علی، از صفات مومن این است که پرکار است.»

«هنگامی که پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شد و ساختن نخستین مسجد را آغاز کرد، مسلمانان با شور و شوق فراوان به فراهم کردن وسایل جهت برپایی مسجد پرداختند. رسول خدا (ص) پیشاپیش همه کار می‌کرد. آنان از "حَرَه" سنگ می‌آوردند و پیامبر نیز چنین می‌کرد. در آن میان، اُسَید بن حُضَیر، بزرگ قبیله "اوس" متوجه شد که پیامبر سنگ‌بزرگی را روی سینه خود گذاشته است و حمل می‌کند. گفت: «ای رسول خدا، اجازه دهید من این سنگ را بیاورم». حضرت فرمود: «من این را خواهم برد، تو نیز سنگی دیگر بیاور» [الطبری، ۱۳۹۹ ق: ۸۰].

کار و تلاش پیامبر در ساختن مسجد چنان مسلمانان را بر سر شور آورده بود که یکی از آنان چنین سرود:

لَئِنْ قَعَدْنَا وَالنَّبِيُّ يُعْمَلُ / لَذَاكَ مِمَّا الْعَمَلُ الْمُضَلَّلُ [هشام، ج ۲، ۱۱۴] «اگر ما بنشینیم در حالی که پیامبر کار می‌کند، کار ما بسی گمراهانه خواهد بود.»

در جنگ احزاب که پیامبر برای سد کردن راه نفوذ دشمنان به مدینه فرمان حفر خندق را صادر کرده بود، خود بیش از همه در اجرای این طرح کوشش می‌کرد، تا جایی که وقتی شب‌ها مسلمانان، خسته از کار حفر خندق به خانه‌های خود باز می‌گشتند، رسول خدا (ص) همچنان در منطقه حضور داشت و بر فراز یکی از تپه‌ها چادر می‌زد و شب‌ها را نیز در همان جا به سر می‌برد [آیتی، ۱۳۵۹: ۳۵۳].

پیامبر اکرم (ص) در آن ایام با زنبیل خاک حمل می‌کرد و مسلمانان برای او رجز می‌خواندند و آن حضرت نیز این بیت را می‌خواند:

هَذَا الْجَمَالُ لَا جَمَالَ خَيْرٌ / هَذَا أَبْرُ رَبَّنَا وَأَطْهَرُ [الواقدی، ۱۴۰۹ ق: ج ۲، ۴۴۶].
«این بارها مایه برکت است، نه بارهای خیر، آری پروردگار ما نیکوکارتر و پاکیزه‌تر است.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۱۱).

«رسول خدا (ص) به شدت از سستی و تن‌پروری بیزار بود و از آن به خدا پناه می‌برد (نیشابوری، ۱۳۴۱: ۳۵) و کسانی را که خود را سربار دیگران می‌ساختند، به شدت مذمت می‌کرد و می‌فرمود:

مَلْعُونٌ، مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ [الکلبینی، ۱۳۸۸ ق: ج ۴، ۱۲ و ج ۵، ۷۲ / القمی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ۶۸].

«رانده از نیکی و رحمت است، رانده از نیکی و رحمت است آن که خود را سربار دیگران کند».

پیامبر اکرم (ص) چنان به کار و تلاش اهمیت می‌داد که اگر به فردی بر می‌خورد که برای امرار معاش خود هیچ کاری انجام نمی‌داد، اظهار می‌کرد که او از چشمش افتاده است. از ابن عباس نقل شده است که وقتی کسی مورد علاقه پیامبر قرار می‌گرفت، حضرت سوال می‌کرد که آیا او شغل و حرفه‌ای دارد؟ و اگر می‌گفتند خیر، می‌فرمود: «از چشم افتاد»، و در پاسخ به این پرسش که چرا آن فرد از چشم شما افتاد؟ می‌فرمود:

«لَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ [الشعیری، ۱۳۸۲ ق: ۱۶۲ و ۱۶۳ / النوری الطبرسی، ۱۴۰۸ ق: ج ۱۳، ۱۱]. «زیرا هر که شغل و حرفه‌ای نداشته باشد، از راه دینش زندگی خود را می‌گذراند».

اوصیای پیامبر (ص) نیز همواره در راه کار و تلاش گام بر می‌داشتند و از رسول خدا پیروی می‌کردند. امیر مومنان علی (ع) در توصیف اوصیای پیامبر اکرم چنین فرموده است:

«... قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ [نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲]. «... دلهاشان در بهشت است و بدنهایشان در کار و کوشش» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۱۱ و ۱۲).

خواننده داند که کوشنده‌ای که با دقت این مقاله را تا اینجا پی گرفته است، بارها از خود و احیاناً از مؤلف پرسیده است، پس چرا ما مسلمانان و به ویژه پس چرا ما

ایرانیان امروزه از کار و کوشش بازمانده‌ایم؟ و این پرسش بنیادی است و امیدوارم که روشنفکران و سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی ما بکوشند - و البته نه با طرح‌های پژوهشی بساز و بفروش! چرا که چنین پاسخ‌هایی در آن قالب‌ها نمی‌گنجد* - تابه پاسخ و پاسخ‌های درخور در این زمینه دست یابند.

همچنین باید دید که چرا اروپاییان با پیشینه تمدن یونانی خود و از آن جمله آمریکاییان اکنون بسیار بیشتر از اغلب مسلمانان و بسیار بیشتر از ما ایرانیان در کار و کوشش‌اند و سرانجام چرا ژاپنی‌ها و چینیان و هندیان چنین‌اند؟!

برخی نویسندگان معاصر در چند دهه گذشته به شکل ضمنی و یا صریح با تکیه بر گفته‌های مستشاران و مستشرقین و سفرنامه‌نویسان و همچنین نسخه نویسان مکتب نوسازی متقدم، بربرها! (آسیاییان، آفریقاییان و در کل غیراروپاییان) را کاهل و تن‌آسان برآورد کرده‌اند! و دلیل آن را برخی در ژنها و خون و برخی در جغرافیا و خاک و برخی در شرایط اجتماعی و فرهنگی دانسته‌اند. مؤلف این سطور با تکیه بر فیلمبرداری دراز مدت و نه عکس‌برداری لحظه‌ای از ایرانیان بر این باور است که تنبلی نسبی امروز ایرانیان نه برخاسته از خاک و نه برخاسته از خون است و نه از آیین‌ها و فرهنگ ایرانی سرچشمه گرفته است. اکنون پرسش بنیادی بعدی این است که پس آزار واگیردار کاهلی امروز ما از کجا برخاسته است؟

پاسخگویی به این پرسش‌ها با اظهار نظر مصاحبه‌گونه برخی صاحب‌نظران امکان‌پذیر نیست. ما در این زمینه نیازمند شرح حال دقیق بیماری، دلایل پیدایش آزار و آزرده‌گی (عوامل بیرونی) و بستر و شرایط مساعد برای شیوع آن (عوامل درونی)

* . این طرح‌های پژوهشی در علوم اجتماعی برای مقنی و کارفرما ممکن است نانی داشته باشد اما برای مردم آبی نخواهد داشت.

می‌باشیم، و برای هر مرحله تشخیص افتراقی به مستندات و دلایل بسیار باورآفرین نیازمندیم. باوری که بتواند تأثیرات نشانی‌های نادرست را از ذهن و عمل ایرانیان بزدايد و نشانی‌ها و مداوای جدید را جایگزین آن سازد.

مؤلف نیز می‌کوشد به سهم خود به عنوان یک پژوهشگر خویش فرما^۱ و مردم‌شناسی غیرحرفه‌ای که ربع قرن است به این گونه مسائل می‌اندیشد، دیدگاه و دلایل خود را درباره واپس‌نشینی تدریجی ایرانیان و به ویژه در قرن اخیر و دور شدن آنها را از "فرهنگ تولیدی" و "فرهنگ کار" و فروافتادن در منجلاب "فرهنگ مصرفی" کاریکاتوری^۲، مطرح سازد،^۲ اما می‌داند که کار بر روی چنین مسائلی سترگی واجب کفایی و نماز میت نیست که با خواندن چند تن از عهده‌دیگران ساقط گردد. توسعه نیافتگی و فروپاشی فرهنگ تولید و کار "نعش شهید عزیزی"^۳ است که بر

۱. درباره پژوهشگر خویش فرما و نقاط ضعف و قوت وی نک به: مقدمه یکصد صفحه‌ای کتاب *واره*.
 ۲. مؤلف امیدوار است با وقت تنگ بتواند این پژوهشها و تاملات و تالمات را در کتاب *انسان‌شناسی توسعه پایدار* و همچنین در کتاب *فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران*، یک کاسه کند. تا آن زمان عجالاً نک به:

- مرتضی فرهادی. «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، *فصلنامه فرهنگ*، ش ۲۲ و ۲۳ (ویژه علوم اجتماعی)، پژوهشگاه علوم انسانی.
- «ترانه‌های کار، کارآوای فراموش شده استادکاران و کارورزان»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۱۱ و ۱۲.
- «کار در فتوت نامه‌های ایرانی»، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۸ (پاییز ۱۳۹۰).
- «کار در منشور شعر و کار کارستان پروین».
- «فروهشتگی ده و کژبالشی شهر ایرانی».
- ۳. اشاره به نام و مصراع‌ی از شعر مهدی اخوان ثالث (م. امید): «نعش این شهید عزیز روی دست ما مانده است».

روی دست یکایک پژوهشگران و متفکران و مصلحین و فلاسفه و هنرمندان ما مانده است!

منابع

- اذکابی، پرویز. (۱۳۸۴)، *حکیم رازی (حکمت طبیعی و نظام فلسفی محمد بن زکریای رازی)*، تهران: انتشارات طرح نو.
- ارسطو، (۱۳۵۸)، *سیاست*، ترجمه: حمید عنایت، تهران: کتابهای جیبی.
- *اسطوره‌های یونان*. (۱۳۵۴)، ترجمه: سیما صدیق، تهران: آذر کتاب.
- اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۵۷)، *سیر فلسفه در ایران*، ترجمه: ا. ح. آریان‌پور، تهران: امیرکبیر.
- امثال و حکم دهخدا، ج ۴.
- *انجیل متی*.
- بهرامی، احسان. (۱۳۶۹)، *فرهنگ واژه‌های اوستا*، به یاری فریدون جنیدی، تهران: بنیاد نیشابور، جلد سوم.
- بیرو، آلن. (۱۳۶۶)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه: باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پلانک، ماکس. (۱۳۴۷)، *علم به کجا می‌رود*، ترجمه: احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پلیکان، جاروسلاو؛ کیتاگاوا، جوزف؛ نصر، حسین. (۱۳۸۰)، «پارادوکس کار در سنت یهودی مسیحی»، *اخلاق کار در ادیان آسمانی و آئین‌های شرقی*، ترجمه: احمد موثقی، تهران: موسسه کار و تامین اجتماعی.
- پورهمایون، علی‌اصغر. (۱۳۴۴)، *اقتصاد*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- توسلی، غلامعباس. (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی کار و شغل*، تهران: انتشارات سمت.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران* (ایران قبل از اسلام)، تهران: امیرکبیر.
- زیست، شارل؛ ژید، شارل. (۱۳۷۰)، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه: کریم سنجانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: جلد اول.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۷۶)، «اخلاق کاری در سیره نبی»، *نامه پژوهش (ویژه نامه فرهنگ و اخلاق کار)*، ش ۵.
- دورانت، ویل. (۱۳۷۲)، *یونان باستان*، ترجمه: امیرحسین آریانپور، فتح‌الله مجتبابی، هوشنگ پیرنظر، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین. (۱۳۷۷)، *حکمت‌الاشراق*، ترجمه: و شرح از: جعفر سجادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضلی‌پور، طوبی. (۱۳۸۰)، *تاریخ کشاورزی در دوران ساسانیان*، تهران: انتشارات پژوهنده.
- فرشاد، مهدی. (۱۳۷۶)، *تاریخ مهندسی در ایران*، تهران: انتشارات بلخ.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۸)، *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرهنگ، منوچهر. (۱۳۷۱)، *فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی*، جلد دوم، تهران: نشر البرز.
- قاسمی تودشکچوبی، مجید. (۱۳۸۴)، *فرهنگ لغت پنج زبانه*، تهران: انتشارات آریانا.

- گرولاخ، ویکتور. (۱۳۳۹)، «تحرک در گیاهان»، *زندگی گیاهی*، ترجمه: محمد و بهزاد، تهران: نشر پرویز.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۵۸)، *آدام اسمیت و ثروت ملل*، تهران: انتشارات جیبی.
- *گاتاها (سروده‌های زرتشت)*. (۱۳۵۴)، گزارش ابراهیم پورداود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- *لغت نامه دهخدا*، حرف ک.
- لنسلین گرین، راجر. (۱۳۷۰)، *اساطیر یونان*، ترجمه: عباس آقاجانی، تهران: انتشارات سروش.
- مارکیش، سیمون. (۱۳۵۷)، *اساطیر از دیدگاه علمی*، ترجمه: احمد بیانی، تبریز، نشر احیاء، مقدمه مترجم.
- مجتبوی نائینی، مهدی. (۱۳۷۲)، *فرهنگ اصطلاحات کار و تامین اجتماعی*، تهران: موسسه کار و تامین اجتماعی.
- م. ایلینخا، ای. سگال. (۱۳۵۲)، *انسان در گذرگاه تاریخ*، ترجمه: م. زمانی، تهران.
- مصباح یزدی. (۱۳۷۲)، «کار در نظام ارزشی اسلام»، مجموعه مقالات نخستین همایش علمی پژوهشی *تکامل فرهنگ کار*، تهران: وزارت کار و امور اجتماعی، دفتر نشر و گسترش فرهنگ اسلامی.
- هالیدی، دیوید؛ رزینک، رابرت. (۱۳۶۹)، *فیزیک*، ترجمه: مهدی گلشنی، ناصر مقبلی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- والدوزیمانسکی، مارک؛ ویتمن، ریچارد. (۱۳۷۰)، *حرارت و ترمودینامیک*، ترجمه: حسین توتونچی، حسن شریفیان عطار و محمد‌های هادی زاده، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- *و ندید/د.* (۱۳۲۷)، ترجمه: محمد علی داعی الاسلام، حیدرآباد، کن.
- *یستا.* (۱۳۵۶)، به گزارش پورداود، جلد دوم، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- *یشت‌ها.* گزارش پورداود، جلد اول.